

افغان مینې مارکیت عرضه ککنده
انواع مواد خوراکه وطنی

یگانه مغازه افغانی درمنطقه واشنگتن بزرگ
که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازه وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازه مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسب تقدیم میکند
ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با
Western Union
6566 Backlick Rd.Springfield, VA 22150
Tel:703-644-0186 Cell:703-499-3313

بررسی فشردهٔ حالات افغانستان. از آغاز حکومت موقت تا امروز توسط داکتروهاب هادی

قصدبرآن بود تابرداشتهاونظریات جناب داکترعبدالوهاب هادی سابق استاد دانشکدهٔ حقوق وعلوم سیاسی کابل، ویکی ازآغازگران برنامهٔ دری صدای امریکا را که اکنون بازنشسته اند، پیرامون حادثات هراسناک فعلی کشور وموضعگیری ها وواکنش های حکومت توافقی، بصورت یک مصاحبه به خوانندگان امید ارائه بداریم. اماجناب شان مرجح دانستند تامطالب را درقالب یک لکچرفشرده بیان بفرمایند.

اینک بخش نخست این بررسی تقدیم می گردد. اداره محترم کوشان، برای درک اوضاع فعلی باید پس برویم به هفده سال پیش . درهفده سال اخیریک سلسله کارهایی شد عجولانه که به هیچ وجه پاسخگوی نیازمندی مردم افغانستان نبود. بدین تفصیل که وقتی مردم ازشر طالبتها ظاهراً نجات یافتند باحملهٔ که ایالات متحدهٔ امریکا بر افغانستان کرد وبا جریاناتی که پیش آمد، به هیچ وجه کنفرانس بن پاسخده نبود، افغانستان دریک حالتی قرارداشت که کاملاً ویران، پارچه پارچه شده ودوباره بطوربسیارعمیق به دهات، قصبات و ولایات برگشته بود واثری ازتمدن واثری از آنچه افغانستان درقبل ازنظام کمونیستی داشت نداشت،هیچ شباهتی باگذشته نداشت.دورهٔ کمونیست ها یک دورهٔ فوق العاده مصیبت باربودوحتی خود روسهارابه تشویش انداخت واونها نمی فهمیدند با ایجاد یک نظام عجولانه درافغانستان، چگونه پایه های دولت کمونیستی راقیم بسازند ! بهرحال صحبت را کوتاه ساخته وپس برمی گردیم به کنفرانس بُن .

در بن یکتعدادافرادری رفتند ونشان دادندکه ما اتحادی بین هم نداریم، گروههای افغانی مقیم پاکستان، گروههای مقیم ایران، گروههای داخلی افغانستان عمدتاً گروه شمال وبشتون هایی که در نواحی مختلف پشتون نشین هستند، به بن آمدندوخود یک تصویر بسیارمدهش ازفقر اقتصادی، فقرسیاسی وبی نظمی اجتماعی را آوردندوگفتنداین است حالت ما ! واین بسترصحبت شد که فوراً از سر آن گذشتند .

آنچه دربن واقع شد ازجبههٔ شمال، ازپشتونهاگروه مربوط به اعتدال گرایان، گروه مربوط به طرفداران ظاهرشاه وبکعده گروه های خرد و ریزهٔ که مشتمل بود ازبوروکراتها، همه اینجاآمدند. دل خوش کردند به اینکه درگوشهٔ ازبن جمع هستیم وباردیگربه وضع خودمی رسم. خارجی هایی که اینهاراکمک میکردند عمدتاً امریکابعدازآن ایران وپاکستان وسایرکشورها(بودند)، اینهامی خواستند به یک کشوری مثل افغانستان کمک کنندتا بصورت اصلی وعمده این کشوردیگر مرکز دهشت افگنی نباشدو طالبها هم مردم مربوط به خودشانرداخل کشور مضطرب نسانندوحکومت ها هم دست بدست بزندوبگیرند خوب، کاری کردیم وهم درداخل کشورهای خودیک آرامش به مردم خود میدهیم وافغانستان و مردمش خودشان می فهمند وکارشان ! مصیبت زن های افغانستان کلانترین فاجعه یی بودکه درجامعهٔ جهانی وقت مطرح شدکه درهیچ گوشهٔ ازجهان نه درافریقا، نه در آسیای دور ونزدیک، درهیچ جای به این شکل وبه این وحشت مطرح نبود. برکلهٔ زنها به بهانهٔ گناهان کبیره مثل زنا فیرمیکردند، در حالیکه برمردی که اینکار راکرده بود هیچ اتهامی واردنمی شد، لت وکوب زنان ودختران ومحصورکردن آنهادرخانه هایشان وامثال مظالم دیگر، یکی ازانگیزه های کلانی بودکه بایدبرای افغانستان یک کاری میشد.

ستراتیژی عمدهٔ غرب دربرابرافغانستان دروجودامریکا پنهان بود، روسیهٔ جانشین اتحادشوروی نیزدرخفا پلان خودرا داشتندکه اولش صبر وانظاربود وبعد آرزوی شکست امریکادرافغانستان .

عجولانه به ظاهرشاه پیشنهاد کردندکه اگر رهبری افغانستان را به

امید بنام خدا

شمارهٔ چهارم / سال بیست و هفتم / اول اسد ۱۳۹۷ / ۲۳ جولای ۲۰۱۸ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۴۸

گر دل نشود ز درد جانکاه جدا
خود را ز هوس کند به یک آه جدا
هرخوشه که مالیده شدازجوړ کفی
گردد به پفی دانه اش از کاه جدا

حاجی محمدجان قدسی مشهدی

عهده بگیرد، ظاهر شاه قبول نکرد وعذر سن وسال وضعف جسمی راپیش آوردوبه پاسخ گفت شماجوانانی که ازافغانستان آمده اید بین خودفیصله کنید !

زیاد روی کنفرانس بن نمی پیچم، فقط میگویم که آنچه مردم ما دیده اند یک سلسله کارهای بسیارسطحی بودکه آقایون زلمی خلیلزاد وامثالش خواستند برای مقام وچوکی گرفتن آتی درامریکا، بکنند. در حالیکه تاندازه یی اعتباریرایشان میدهم که ذهنیت این راداشتندکه بسترواقعی افغانستان برای راه حل چیست، این رامی فهمیدند. بعد مراحل بعدی شروع شدکه تاامروزهفده سال است، درجامعهٔ امریکا مردم بشدت خسته شده اند، ودرکانگرس امریکا مردم دادمیزندند، واین جانب وهاب هادی میشنوم وتأسف هم میکنم که هیچوقت ازسفارت افغانستان یافغانهای مقیم امریکا هیچ یادی نمی شود. آنان دادمیزنند که امریکا دربن افغانستان چی میکند ودرطول هفده سال چی کرده ؟ کجای آن ترمیم شده، کجای آن تصامیم بن رابه کرسی نشانده؟ قانون اساسی افغانستان چیست، زعیمی که دروجودآقای کرزی تبلوریافت و چهارده سال اداره رابدست داشت، ازخودچی میراث ماند، زعمای موجودهٔ افغانستان چی میکنند؟! خلاصه غیراز هرج ومرج چیزی نیست اگرمن نقل قول کنم کانگرسمن هاوسناتورهای امریکا را ! که از نمایندهٔ های امریکا دروجودآقای پمپئو وزیرخارجه یادیگرمسئولین وزارت خارجهٔ امریکاکه در دیپارتمنت افغانستان هستندوصحبت می کنند باکانگرس وسنا، من هیچ جواب مثبتی ازآنهاشنیدم وباتأسف حرف می زنند و می گویند همین طورهست چطورکنیم؟!

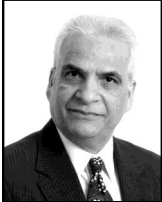
باجازهٔ شماآقای کوشان، می رویم برسرمسائل داخل، درداخل افغانستان آقای کرزی یکی ازبیچاره ترین انسانهایی بودازنظرسیاسی که هیچ درپی آراستن خود برای یک زمامداری نبودوخیال نمی کردکه یک روزی به مقام عالی افغانستان برسد، بجزمدت محدودی که به گفتهٔ خودشان دروزارت خارجهٔ طالبان کارکرده، بعدازآن خودشان در همین واشنگتن گفتند ومن آنوقت درصدای امریکابودم که: من آن وقت یک طالب بودم .

وقتی که دربن فیصله شدکه ظاهرشاه معمراست و پیر است ونمی تواند، یکی دونفر خود راکاندیدکردند، آقای عبدالستارسیرت وآقای کرزی، که بالاخره دراثرمداخلهٔ آقای محمدیونس قانونی، آقای سیرت ازبن رفت وآقای کرزی بحیث رئیس حکومت موقت افغانستان تعیین شد. وی نه دروجودخود چیزی داشت، نی یک گروه سیاسی همفکر با خودداشت، نه دربن پشتونهاکدام طرفدار جدی داشت، نه درسطح ملی . به هیچ وجه ازپشتیبانی ملی برخوردار نبود. وافغانستان بدست زعیمی داده شد گرچه بصورت موقت، که به هیچوجه بامردم تماسی، انسی، رشته ای، تاریخچهٔ مشترک همکاری سیاسی نداشت. دیدیم چی شد ! چندین سالی که دردو نوبت بحیث رئیس جمهورآمد، غیرازاینکه یک نوع – به اصطلاح امریکایی ها اسپ بده واسپ بگیر، کمک بده و کمک بگیر– مردم مختلف رابه دورخود جمع کردوکوشیدیک چیزی ازآنها بسازد باوعده و وعید وبامعامله وعده هایی که درآینده برای شان چی میکند. باید گفت درآن وهله این کاربسیارمشکلی بود که کرزی را امریکایی ها ازقندهاربا پاراشوت به کابل انداخت ! ووقتی هم داخل کابل میشود و مرحوم محمدقسیم فهیم وزیردفاع سابق گروه شمال بایک موترمی آیدوبرایش میگوید تنهاآمدی ؟! فکرمیکردکه بالا و لشکرمی آید، خبرداشتندکه وقتی امریکا آوردش تاقندهار، نقش نظامی هم داشتند.

به هرصورت، این آدم بجای اینکه یک پلان سیاسی داشته باشد، یک برنامهٔ اجتماعی داشته باشد، برنامهٔ اقتصادی داشته باشد، و واقعیات افغانستان رادرست بفهمد، به فرمایش امریکاییها دوید و فوراً درپی ایجاد یک قانون اساسی شد. این کارش آنقدر عجولانه بودکه گفتند خوب، قانون اساسی شصت وچهار را می گیریم وجز مواد مربوط به شاه این قانون اساسی را می سازیم !

شمارهٔ ۱۰۴۸

بیمه استیت فارم
LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®



For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405
703-369-6224

ماری خلیلی ، افضل ناصری

STATE FARM
Auto
Life
Fire
INSURANCE®

خانه، موتر، صحت

فاروق ذکی کابلۍ چشمه ساران، ورجینیا

چیستان سیاسی !

کیست، آن کیست که بی مغز مقامی دارد

کله خالیست ولی نام و نشانی دارد؟!

کیست آن رئیس جمهور هیچکاره دریرون کشور، زبون وغلام دربرابر خارجیان، وهمه کاره درداخل و امیرعبدالرحمن خان در برابر مردم وطن؟

ترا ننگ باشد از آن زندگی
که سالار باشی، کنی برده گی !
درحالیکه هرروز خاک کشورش
بیشتر ازیبشتر توسط عمال خارجی اشغال میگردد، و او دعوی ملکیت واشغال خاکهای کشور همسایهٔ خودرادارد! کیست آن بی مغزپرداعا که بدون انتخاب شدن، خودرا رئیس جمهورکُل اختیار میداند وکیست آن کودنی که هنگام خطابه دستانش از زبانش بیشتر حرکت کنند؟!

نشانی دیگری برای تان بگویم، کیست آن رئیس جمهور منفوری که وطن وهموطنان خودرا به کشورهای منطقه وفرانطقه فروخته است اماخود را پیرو محصل استقلال وطن مرحوم مغفورغازی امان الله خان می شمارد !?

کیست آن که قوم پرستی را وطن پرستی میخواند وقوم وهم وطنان خود را هرروزه بدست عوامل بیگانه به کشتن میدهد؟ کیست آن بی همتی که هر روز دشمنان، هموطنانش را بابیرحمی میکشدن واو درمقام ریاست دولت با تضرع درخواست صلح و آشتی میکند؟!

کیست آن بی مغزی که خودرا مغزمتفکردوم جهان می نمایاند و دربرابر دهشت افگنان خارجی کرنش کنان میگوید من باشمایک ماه متارکه میکنم، ولی شما درادامهٔ کشتارهموطنان من اختیار دارید! معلوم نیست این بدبخت نمی داندویا عمداً طالب جاهل را روحیه می بخشد، زیرا :

اظهار عجز نزد ستم پیشه ابلهیست

اشک کباب باعث طغیان آتش است
این قانون شکن دکتاتور به فیصله های پارلمان کشور وقعی نمی گذارد، معاون مقام ریاست جمهور کشور راکه به رأی مردم انتخاب گردیده، نه تنها ازکار برکنارمیکند بلکه اورا ازکشور تبعیدمی نماید، توگویی که اودرداخل کشور تنها نمی تواند زن را مرد ومرد را زن بسازد ! اگرچه به یک نوعی این کار راهم میتواند بکند، چنانچه اگرچه بیانیه اش را ازتولویزون ببینید، بخاطر داشتن ریش سفید تصورمیکنیدکه او مرداست، اما اگرخطابه اش را از طریق رادیو بشنوید، فکر می کنیدکه او حتماً یک زن است !!!

به نظرم ن این رئیس محیل با باداران خارجی وبن المللی معامله ای نموده است مبنی براینکه در اموربن المللی کشور، باداران بین المللی تصمیم بگیرند و اوعملی سازد، و دربرابر این وطنفروشی، در موضوعات داخلی وطن و معامله با وطنداران به شمول قوم پرست هایش اودست آزاد داشته باشد وباداران بین المللی از اوحمایت نمایند.

من اشارات وکنایاتی برای حل چیستان سیاسی ارائه کردم، امیداست حالا که خوانندگان جریدهٔ مردمی امید اورا می شناسند، نام، شجره وبدنهٔ او را بیشتر عریان سازند، ودربرابرسئوالات اخیراین نوشتار توضیحات لازم ارائه بفرمایند . /

شایدسئوال شودکه این قانون اساسی راکی ساخت ؟ اکثر اعضای تسوید این قانون اساسی افغانستان رامی شناسم –دونفرامریکایی هم که ازنیویارک رفته بودند، دیگران مثلاً آقای موسی معروفی که خودشان آمدند واشنگتن وگفتندمن عضو ایجادقانون اساسی بودم، و خطاب هم به من گفتند درصدای امریکا، چون رشتهٔ من حقوق اساسی است که درفرانسه تحصیل کرده ام، آن بیچاره بطرف من میدیدوخودش درحقوق تحصیل نکرده بلکه طی ده ماکه درانگلستان بودیک پروگرام ادارهٔ عامه را تعقیب نموده بود.

(صفحهٔ۸)

داکتر غلام محمد دستگیر بroomفیلد, کولورادو

توطئه های قرن بیست ویک که می خواهند موفق شوند . آمادهٔ هر چیز باشید !

در تاریخ کشور باستانی ما توطئه های متعددی از طرف انگریز ها جهت نا آرامی ها، اغتشاشات و پاچاگردشی ها درافغانستان طرح گردیده تطبیق شده است که محترم داکترعبد الرحمان زمانی در کتاب «باز نگری دورهٔ امانی وتوطئه های انگلیس» در ۶۳۹ صفحه بزبان سلیس فارسی با اسناد معتبر هر یک شان را مفصل درقید تحریردر آورده اند. ولی ازجمله! چهارتوطئهٔ کبیر است که هم افغانستان عزیزوهم جهان راتکان داده عبارتند از: رول احمد شاه سدوزائی درجنگ پانی پت، مقدرات شاه امان الله غازی، خلقت پاکستان با دزدی اراضی هند – بلوچستان – افغانستان وتوطئه های قرن بیست ویک !

در قرن شانزدهم وقتیکه شرکت چای شرق الهند برتانوی در قسمت دریای جنوب شرق آسیا پیاده شد، از طرف سکهای منطقه با پیشآمد خوب استقبال نگردید و همیشه مراقب احوال شان بوده حق نداشتند از منطقهٔ تجارت شان پا فراختربگذارند. این پیشآمد سکهای مقتدر، سد بزرگی بود برای پلانهای امپراتوری انگریزهادریک عصر کشور کشائی که از طریق بحر توسط ممالک غربی چون هالند، فرانسه و پورتگال آغاز گردیده بود. بناء دولت برتانوی ملکه ویکتوریا در صدد برآمد تا سک ها تأدیب شوندو وسیلهٔ ضعف و تباهی شان بهر نوعی که ممکن باشد سر براه گردد. یگانه راه حل را استفاده از باشندگان غربی هند دیدند که: منطقه ازحکومتهای محلی تشکیل یافته وتازه پادشاه جوانی که ازیران بعد ازمرگ نادر افشار برگشته و عنان قدرت بدست آورده بود. از شهامت و شجاعت شاه جوان احمدشاه درانی ومحبوبیتش در بین مردمانش می دانستند؛ بناء مشاورینی برایش تهیه دیدند تا اورا بسوی لشکرکشی به صوب هند تشویق نمایند: این توطئه کلاسیک موثر افتاد.

احمدشاه درانی با لشکری از پشتون ها و غیرپشتون ها بالخاصه فارسی زبانان قزلباش آماده و راه طویلی از قندهار تا ملک پهناورهند پیمودند و جنگ را با سکها براه انداختند؛ در پانی پت با سک های قوی و مقتدر مرهته روبرو شدند وجنگ آغازگردید. بعد از کشته ها و زخمی های هر دو جانب احمدشاه فاتح میدان حرب میگردد. (تفصیل سوق الجیشی جنگ پانی پت در رسالهٔ «احمدشاه بابا» بقلم شادروان میر غلام محمد غبار مطالعه شود.)

انگریز ها درین توطئه خود که در حقیقت اولین کارروائی بین المللی شان بود در قرن هفده موفق شدند وسک هارا به کمک احمدشاه درانی از پا در آوردند و بالتلیجه ملکه ویکتوریا هندوستان را جزء قلمرو خود اعلان کرد. از جانب دیگر پشتونها برای اولین بارموردتوجه و اعتماد انگریزها قرارگرفتند که تا امروز دوام دارد. ولی انگریز که انگریزاست نخواست کنترول خود را هم براینها ازدست دهد فلهدا در بین بازماندگان احمدشاه تخم نفاق بذر می کنند و خود به انقلاب صنعتی مشغول می گردند.

قضاوت تاریخ در بارهٔ احمد شاه بابای درانی اینست که بامصرف جانی و مالی بیحد و از بین بردن یک قوای مجهز سکها چرا خود زمام امور دولتی هند را بدست نگرفت ودرموفقیت توطئه انگریز ها دربرابرسک ها شریک شد و هم سوال هائی پیداست که این مصارف چگونه؟ ازطرف کی ها؟ چاره سازی شده بود.

در توطئه های دیگر که اضافه تر از سه قرن دوام دارد انگریزها تا که توانسته اند از جهالت و تخت نشینی سدوزائی ها و بارکزائی استفاده نموده با تبلیغات مذهبی و فرستادن ملاهای دروغین انگریزی و خرید خائنین داخل مرزی و غرس جاسوسان خارج مرزی، این ابر جهالت و پشتون پرستی را بر فراز آسمان مصفای افغانستانی ها بخش نمایند. انگریزها قطعاً به فکرپیشرفت ومتمدن شدن سر زمین افغانستان آریانای باستان نبودند. بدین ملحوظ، پادشاه ترقی خواه غازی امان الله خان را به کمک توطئه اجنت های نیابتی خود همین جاسوس ها و بعضی حضرت ها ونقیب ها تبعید نمودند و سرنوشت افغانستانی ها را به نوکران قسم خوردهٔ دیره دونی شان که برای همین روز تربیه نموده بودند، سپردند. این چاکران وفادار،نادرغدار و باند مافیائی او،

Omair Weekly

12286 Ashmont Ct. # 202

Woodbridge, VA 22192 U.S.A.

Tel/Fax : (703) 491-6321

mkqawi471@gmail.com

ناشر و مدیر مسنول : محمدقوی کوشان

روشنفکران و قیام گران کابل را که بسرکردگی مردمان قهرمان شمالی بمقابل انگریزها بپا برخاسته اسلحه بدوش گرفته بودند؛ به توپ پراندند، بدار کشیدند و فامیلها و اطفال خوردسال شان رادرمحابس غیر انسانی و دهشت افزا در بند نگه داشتند. این بارهم توطئه شان موفق بود! ولی مردم در حال بیداری بودند و نادرغدار را به کیفر اعمالش رسانیدند و تخم انقلاب آهسته آهسته بذر گردید تا که با کودتای داوودی و رژیم کمونستی ریشه گرفت. متأسفانه باز دوباره قاتلین روشنفکران و استادان دانشگاهاکه از روسیه منشأگرفته بود رویکارآمد؛ اما توطئه روسها ناکام شد.

توطئه بزرگ انگریزها درقرن بیست دزدی زمینهای هندوستان، بلوچستان و افغانستان برای خلقت پاکستان بین هند و افغانستان و خلقت اسرائیل از زمین های عرب بالخاصه فلسطینی در شرق میانه بود. و یا بهتر است بگوئیم با بمیان آوردن نوکران و چاکران تربیه شدهٔ شان و خریدآنها، توانستند آجنдай ستیزه گری خود رابه مقابل غیرافغانها (غیرپشتونها) پیاده کنند وسیستم جاسوسی خود را که اکنون به پیری و سستی رسیده به فرزندان ناخلف خود در پاکستان که خوب آماده ساخته شده اند ISIنام داده اند، انتقال دهند و خود از غندی شرّ و تفرقه بیانداز و حکومت میکن، فعالیت هایشان را تماشا وبالیونهاپوندسترلنگ حمایت نمایند. درعین زمان پارتنرهای جنایت شان در امور تجارتی و بازار تیل چون عربستان، قطر و امارات متحدهٔ عربی به کمک امریکائیهادر صحنه ظاهر شدند. این توطئه در ظاهر برای شکست کمونیزم و حمایت از اعلاّی کلمهٔ الله بود، ولی دراصل بذر توطئه بزرگ برای قرن بیست ویک با خلقت یک گروپ پشتونها از کویت و چمن برای راه تجارتی تیل و رول یونیکان بمیان آمد. بالتلیجه طالبان باپول حامدکرزی خلق شد.

اینهم توطئه ای بود تاتوانند به کمک طالبهای پشتون و پتانهای پاکستان، پول بن لادن، حمایت سیاسی، ستراتیژیکی، مهمات حربی امریکا – انگلیس و پول عربستان؛ افغانستان را جزء پاکستان ساخته به آن صوبهٔ پنجم نام دهند. ولی این توطئه برای بار اول، در تاریخ فتنه جوئی انگریز ها، تشبث غیر قانونی امریکائی ها بضد افغانستانی های غیر پشتون، مخصوصاً در نبرد قندز و دیگر جنگ های نیابتی به ناکامی روبرو شد. قهرمان این مبارزه، جوان رشید و فرزند صادق افغانستان باستان آریانای کبیر، احمد شاه مسعود باشندةٔ شمالی بود که جوانمردانه با همسنگران همه اقشارافغانستانی اش توطئه شان را خنثی ساختند و برای یک افغانستان قوی، آرام و مرفه برای همه افغانستانی ها یعنی پشتون و غیر پشتون روزنهٔ امید را کشودند.

افغانستان مرفه وآرام ! چطورضمیرمنحوس فرزند ناخلف انگریزها، پاکستان، میپذیرد وهم نمیتوانست این لقمهٔ کلان موفقیت غیر پشتون را بلع نمایند و چون امان الله خان برای بدنامی او برآمدند و توطئه برای ازین بردن مسعود قهرمان برجیدند. احمدشاه مسعود ازین توطئه و رول تروریستهای طالبی که از همسایه های شرقی و غربی افغانستان به نوعی از انواع حمایت میشدند باخبر بود. ولی امریکائی ها مثلیکه در وقت جمهوریت هاردینگ به مقابل محمد ولی خان دروازی دیپلومات افغانستان در امریکا به مشورهٔ انگریز ها بسیار دیپلوماتیک جواب داده بعوض زنی را بنام شاهدخت فاطمه سلطانه رئیس بلدیة نیویارک، جان ایف هایلن (زمانی، صفحه ۲۷۸) در ضیافتی استقبال نمود؛ فعالیتهای آزادی خواهی احمدشاه مسعود را اینبار به اساس نفوذ پاکستان و انگریز ها نیز نادیده گرفتند، و از کمک های مستقیم به او ابا ورزیدند. بآنهم مسعود قهرمان، امریکائی ها را از طرح تروریستی بن لادن هنگام سفر اروپا اشاره داد که نادیده گرفتند. دستان مغرض و پلید ISIپاکستان و تروریست هایشان این روش احمد شاه مسعود را بضد اعمال شنیع تروریستی خود تلقی نموده اورا با همکاری چند نفر از گرد و نواخش شهید ساختند. دو روزبعد از شهادت مسعود کبیر تروریست ها بر امریکا حمله بردند و مرکز تجارتی و دیگر جاهای مهم شانرا مورد حمله قرار دادند؛ در حدود سه هزار نفر بقتل رسید و تجارت ها به خاک برابر شد . حملهٔ امریکا بر مزارشریف، آمدن مجاهدین درکابل، ریاست جمهوری حضرت صبغت الله مجددی، پریزیدنت پروفیسور ربانی و راکتباریهای گلبدین بر همشهریان کابل بیاد همهٔ شماس، ولی آنچه مایهٔ تأثراست ظهور توطئهٔ قرن بیست ویک درمجلس بن بود. درین مجلس بازیک غیرپشتون، محترم پروفیسر عبدالستار سیرت وزیرعدلیةٔ سابق، تحصیل یافتهٔ جامعهٔ الازهر که برای یک مملکت مسلمان بهترین کاندید بودو رای زیاد هم برای ریاست حکومت انتقالی و بعد مؤقت تا انتخابات نصیب شده بود؛ متأسفانه نظر به مصلحت و وعده ها و وعیدهای به رئیس مجلس آقای یونس قانونی، که خود غیرپشتون است، به توطئه سر تسلیم نهاده شد وکرزی پشتون قندهاری جاسوس CIAامریکا را به وظیفهٔ رئیس حکومت انتقالی که قدم اول به ضد نورم های دموکراتیک بود، انتساب و بلا تأمل حامد کرزی با قوای امریکائی در ترینکوت فرود آورده شد.

خلیلزاد یک پشتون متولد مزارشریف و اشرف غنی احمدزی پشتون دیگر از امریکا و یک تعدادی هم از انگلستان و اروپا بحیث تکنوکراتها آمدند تا برای رفاه و آرامی مردم افغانستان خدمت نمایند. صدها مشاورین دانا و نادان که اکثریت مطلق شان پشتون بودند چون مور و ملخ سرازیر شدند و بلیونها دالر تحت نظراشرف غنی احمدزی که وزیر مالیه بود به افغانستان رسید که بیشتر آن دالرها بحساب های شخصی انتقال یافت و (هیدج فند) را در امریکا غنی ترساختند. کرزی رئیس جمهور شد و اولین کاری که کرد سرود ملی را که باید مخلوط زبانها میبود به پشتو تبدیل نمود. و بعد دراثراستخارهٔ حضرت صاحب صبغت الله مجددی در انتخابات برای پنجسال دیگررئیس جمهور میشود تا مملکت را عوض ترقی و خود کفائی به یکی از مفسد ترین ممالک جهان معرفی کند. امریکائی ها وایرانی ها با ارسال جوال های پول بر وی نفوذ کامل پیدا کردند و او درعین زمان با ISIپاکستان رابطه نزدیک داشته خموشانه از حرکت طالبی که خود امریکابنیان گذار آن است، حمایت میکرد که تا حال دوام دارد.

اینجاست که توطئه قرن بیست ویک قوت میگیرد، خلیلزاد با خانم یهود امریکائیش سفیرامریکا درکابل میشود واشرف غنی احمدزی با خانم مسیحی– یهودیش بحیث نمایندهٔ ارشد امریکا در موقعیت های حساس و مهم افغانستان بحیث مرد متفکر درجه دوم جهان بر اریکهٔ قدرت تکیه میزند.

کرزی با نپذیرفتن تسلیمی ملاعمرزعیم طالبان (کارلوتا گال، The Wrong Enemyصفحه ۳۴ و مضمون من در شماره ۱۰۰۹ هفته نامهٔ امید) نزدمن اولین قوماندان اعلاّی نظامی یک مملکت است که تسلیمی دشمن مردم افغانستان، ملاعمررا، نپذیرفت. و این از باغنی بود که پنجاه هزار دالراز پول خودش یا CIAبه طالبان داد تا درحوالی قندهارخود را تنظیم دهند (ستیف کول در کتاب تاریخچه ای اسرار CIA... Ghost Wars درصفحه ۲۸۷) دستش درخون افغانستانی ها رنگین است وبفکر من در هر کتاب اورا خاین ملی قلمداد میکنند که باید محاکمه شود و چون پشتون است وپشتونها بر اریکهٔ قدرت تکیه دارند نه تنها محاکمه نمیشود بلکه تا هنوز هم میدان هوائی بین المللی کابل بنام ننگین او نامزین شده است. توطئه امریکائی ها به آوردن او بحیث رئیس جمهور افغانستان درابتدामوفق بود ولی نظریه دلایلی که همه اش را نمی دانیم بعد ازامضای قسمت اول (موافقتنامهٔ پاتنرشپ ستراتیژیکی افغانستان و امریکا) کرزی به ضد امریکا به سحرانپها شروع کرد و اکنون خود را دشمن سرسخت امریکا می تراشد؛ از آنجائیکه اورا می شناسیم او حاضرخواهدبود به هرپلان پریزیدنت ترمپ جهت موفقیت پشتون خواهی لبیک گوید، زیرا او نه به افغانستان وفادار است نه به امریکا وانگلیس و عربها وجون موسس طالب و برادر شان است تا اخیر به حساب عنعنه ای پشتونیزم از آنها حمایت خواهد کرد. یکدهه دلایل قصه ای وجود دارد اما چون امروز مستند نیست از آن یاد نمی کنیم. ولاکن مثل هر چیز دیگراین جلوصاف هم روزی از آب بیرون خواهد آمد و اسناد مستند بدست خواهیم داشت. ولی در عوض امروز دشمنان دینی ودنیائی افغانستان توطئه کبیر قرن بیست ویک را برای زجرت بیشتر مردم افغانستان پیاده کرده اند.

این توطئه خلقت حکومت وحدت ملی یا حکومت دوسره است که یکسر بطرف سر دیگر دور خورده نمیتواند و جراح عصبی مجرب چون بن کارسن (اکنون وزیر انکشاف شهر و مسکن یا HUDضرور است تا این عملیات را که یک شخص بنام جان کیری پیوند داد و جراح خوب نبود دوباره ترمیم کند تا وظیفوی شود؛ متأسفانه، این کار هم ناشدنست زیرا وقت زیاد گذشته و اختلاطات این توطئه بیحد زیاد بوده بحدیکه، به اصطلاح، سر کلاوه گم شده است. توطئهٔ طرح شده چنین آغاز میگردد:

اشرف غنی به دامن جنرال دوستم میافتد به او وعدهٔ معاونیت اول ریاست جمهوری میدهد. باداکترعبدالله به حکومتداری ۵۰/۵۰ موافقه میکند وپیمانها امضا و رد و بدل میگردد. و درینجاست که ثابت ساخت که اشرف غنی احمدزی متفکدردرجه دوم نه بلکه مفسد و توطئه گر درجه یک جهان است. قسمی که با طنز بیان شد به عبدالله حتی وقت ملاقات نمیداد و دوستم را هم تبعید کرد. ودور پیش خود را با پشتون های فاشیست منظر که غیر پشتونها وفرزندان اصیل این خطهٔ باستانی راکیی شان (لنده غر) وکسی هم (حرامی) یاد می کردند با امتیازات بی شائبه مقرر کرد.

تخمی که انگریزها در قرن هفده بذر کرد باخلقت پاکستان نمو و باریاست جمهوری کرزی به شکوفه رسید ودرزمان غنی احمد زی ثمری تولید کرد که میوهٔ تلخ داشته، لازم نیست که انگریزها برای جمع آوری حاصل باغش بیاید؛ این بار توطئه را این مرد دیوانه مزاج پیریزی کرد . (دنباله درصفحهٔ هشتم)

مشتاق احمد کریم نوری
فلشنگ، نیویارک
پاسداشت زبان مادری
تاکید و تایید یونسکو و ملل متحد
سالهاقبل که هنوز رخنما (فیسبوک) و سوشل میدیایی نبود، من راجع به پاسداری زبان مادری وارزشهای آن و حفظ میراثهای فرهنگی درمطبوعات مقالات زیاد نوشته ام وصحبتهای وافر رادیویی و تلویزیونی داشته ام پیرامون نقش زبانهای مادری وهکذا در چند کنفرانس روزجهانی زبان مادری وپاسداشت اززبانها که گنجینهٔ بشری پنداشته میشود، اشتراک کرده وسخترانی هایی داشته ام.

هرچند همه ساله دربرنامه های رادیووتلویزیونی «دریچه ی سخن- ناشر افکارملت شریف افغانستان» راجع به اهمیت زبان مادری وانگیزهٔ آن که چرا همچوروزی راموسسهٔ فرهنگی، تعلیمی وتربیتی یونسکو وملل متحد نامگذاری نموده اند، حرف وحدیثهای زیادی گفته ام، تعدادی ازدوستداران مطبوعات و شیفتگان وعاشقان خوانش وپژوهش تقاضا نمودندتایک مقاله رادراوضاع و احوال کنونی وشرایط حساسی که درجریان است، بنویسم. لذا مقالهٔ اختصاصی فعلی را برای نشریهٔ وزین امید نوشتم . درشرایط فعلی و جوّ سیاسی حاکم، که گویا داریم دموکراسی راتمرین مینماییم وسخن وگپ ازآزادیهای مردم وانتخابات وحکومت مردم برمردم و... جاریست، امیدکه این نوشته ممدواقع شود.

گاندی گفته ماکه آزادی رادوست نداشته باشیم- ولی ناحق بصورت خدعه و نیرنگ به زبان جاری می کنیم-عالم بی عمل، زنبور بی عمل- پس نمی توانیم نام آزادی رابیگیریم ونان آزادی را بخوریم. واگرهم بخوریم ومیخوریم آنرا هضم کرده نمی توانیم. چون بقول ویلیام شکسپیر فصیح ترن زبان، عمل است. هرچندبه قول مولینای بلخ «همدلی از همزبانی بهتر است .»اما دریغ و درد که شرایط نابسامان ومهندسی شده وایجاد هواوفضای کنونی که به دور ازعقلانیت وتمکین به ارادهٔ عمومی وبا منتهای خیره سری و حقه بازی بانوع سیاست انگلیسی«تفرقه بینداز وحکومت کن» نه همدلی باقی مانده ونه هم همزبانی ! باوجودیکه گوش دولتمردان کراست زفریاد مردمان وشکوه هم ناسزاست که درگوش کر شود، اما باید گفت و باید نوشت .

سیمون بولیوار گفته: عدالت اجتماعی وثبات سیاسی کلید اصلی دموکراسی است، چیزی که درکشورما مراعات نمیگردد. اوبدین نظراضافه میکند کارت افرهنگ گذشته وآینده ات رادفاع کن، کار کن، خانه ات راآباد ساز وفرهنگ وزبانت را رشد بده ومشترکاً دست بدست هم داده کاری نمایید کارستان ! اما درجهان سوم اوضاع واحوال قسم دیگر است وضرب المثل شده «جگر جگر، دگر دگر !»لذا منافع علیاومظهر خودارادیت به یک تابو مبدل شده است.

وقتی اوضاع واحوال به سوی انارشی والیگارششی سوق داده شود آنگاه هرکس ازشرایط بوجودآمده استفاده های ابزاری میکند و حالت رابطرف تشنج وبحران می کشاند. تازمانی که سیاست هزمونی دفن نشود ومفکوره ها وایده های فاشیستی و پوپولیستی ازدهن وضمیرها زدوده نشود، وتازمانی که وجدانّ و اخلاقاً کمرهمت وکار نبندیم وبرای حفظ وحدت واقعی وطن ووطندارکار مشترک نکنیم، تاکه شهروند برابر ویک درجه یی نباشیم ونگردیم، وکنه گوری انسان برابرنباشد وبرتری واقعی صف به تقوا ودانش نباشد، محال است وحدت آورد، دولتی ساخت وحکومت فراگیرملی جور نمود. مهارسازی همچوچالشها وجیره شدن بر بیروکراسی فعلی، ازتاب وتوان مدیریت فعلی و صف بندیهاوآرایشها و پیرایشهای ارائه شدهٔ کنونی دور است، وبرای آینده نگری هم پر از چالش ها، ابراز نظرها متفرقانه ومنفردانه !باهمچو نامزدهای احتمالی برای مجلس وریاست جمهور وائتلاف های نامیمون- که ازمهچو ائتلاف ها سه حرف اول آن فرار کرده وسه حرف آخرآن به ملت باقی مانده (لاف)؛باهمچو شرایط مبهم وغامض اوضاع بروفق مراد نمی باشد وجوابگوی نیازمندی هانیست.

رستن زطلمت شب سحرمیخواهد پروازبه قُله بال وپرمیخواهد در راه سفر به سوی پیروزی ها طرح رهبر نو گروه نومیخواهد بایدگفت دریاب محل تولد واربطا به قوم وزبان، که هرکس درکرهٔ خاکی هریک منسوب به جایی است وآنجاتولدشده، نه اومقصر است ونه کس دیگر، نه من میتوانم ازکسی متنفرباشم ونه دیگری میتواند ازمن متنفرباشد، این پدیده ها هدایای الهی است برهریک ازبندگاناش. دوراژشان انسانیت وکرامت انسانی است که حتی درمیزهای مدور ومستطیل ومربع تلویزیونهااشخاصی با نام تحلیلگر، برفومی وزبانی ومحلی می تازد، یکی دیگرش راگرگ، دیگری طرف را سگ وسومی را شغال خطاب می نمایند ! چگوارا گفته ازنظر بعضی ها سگ هاحیوانات باوفا اند، اما از نظر بعضی هاسگ ها گرگ های اند که تن به بردگی داده اند !

سرنخ کدورت ها ودشمنی ها وعقدۀ مندی ها ازشالهای دور به مامیراث مانده است. آورده اند پادشاهی به آشپزگفت امروزیک چیزی خوب بپز، آشپزدربار زبان پخت. ارباب روزدیگرفرمایش داد که یک چیز خراب بپز، آشپز یازهم زبان پخت. شاه آشپز رافرا خواند، او گفت بلی، خوبی و بدی، نیکویی وزشتی به زبان تعلق میگیرد ! آنانی که بخاطر زبان وبرتری یکی بردیگری حرمت هارا نادیده میگیرند وبه تسامح وتساهل تمکین نمی نمایند وهمواره دیگران را نیش می زنند وبرای دارندگان زبانها خط وخطوط ترسیم میکنند،

تو که امروز چو گزدم همه را نیش می زنی شک نیست که مونس تودرگور ماری هست ! سربراه سازان گدودی فعلی کسانی اند که ازاصل منطق بوی هم نمی برند. اصل منطق دکارت روی این اصل استواراست: «می اندیشم پس هستم .»اما اینان استدلالهای بی تمکین وچوبین شان اوضاع واحوال رالرزان وپاشان نگه داشته اند : پای استدلالیان چوبین بود- پای چوبین سخت بی تمکین بود !

مایهٔ یأس وتشویش اینکه بسیاری ها که همچوها وفضا و ورطهٔ کدورت و نخوت وضدوحدت را ایجاد کرده اند وبرطبل خشونت می کوبند وقمچین می نمایند، تحصیل کردگان هم میباشند، اما بایدگفت یک ابلهٔ تحصیلکرده با همچو ژست هاو فیگورها ونظریه هاو نظریه ها از یک ابلهٔ بیسواد هم ابله تر می باشد ! احسان طبری یکی ازرهبران حزب تودهٔ ایران اثری داردباعنوان (کژراهه) ودرآن توضیح نموده که مفکوره های فاشیستی وبوپولیستی در کلیت باعث تباهی وتداوم آتش افروزی پنداشته میشود وبیخ وبُن یک ملت واحد را دگرگون می سازد.

شادروان پروفیسر محمدرحیم الهام استاد ما درفاکولتهٔ ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل، میگفتند که حتی شما درتعبیرات خصمانه وتغییرات جنس گرایانه زبانی، زبان خود را نگهدارید، در کلام گویشی تان نیزتغییرات ژرف و شگرف بیاورید، مثلاً او بچه، مه مردواری گپ میزنم وتو زن واری... باید گفت هر زبانی که ترجمان ضرورت نداشته باشد زبان واحدپنداشته میشود و سخنوران آن همزبان اند.

این موضوعات بخصوص بعدازآنکه یکی ازاحزاب تسلیم شده که حتی فراکیوشن دروزارت عدلیه ثبت وراجسترنشده، ومجوز آنرا جناح انشعابی آن وقت اخذ کرده وثبت عدلیه نموده، بطوریکه دربدهٔن نظام شامل اند. اما سردمدار جناح تازه تسلیم شده به چندولایت مواضعش راگویاآفتابی کرده، ازعدم عدالت زبانی ومظلوم نمایی قومی و تباری صحبت میکند وبرای این مرزوبوم به تدریس ترمینولوژی میپردازد ! ومیگوید درفلان ولایت که نفوش ازفلان ولسوالی هم کمتر است !! او انتحاری را استشهادی میخواند وبه کشتن بی گناهان فتوا صادر می نماید. انتحاری هارا برادران ما میشمارد. درحالیکه شهر هایمان به قبرستان مبدل شده، تابوت سازان ما دست بدست شان نمی رسد، مردم ازبی امنیتی واز غلبهٔ دشمن به ستوه آمده اند، اما تسلیم شده بی شرم از ظلم جاری برمردم عام وازچپ وواویلای مادران پسرودخترمردم هیچ گپی نمی آرد، ومشکلات عظیمی که افغانستان وبلااداسلام وجهان راتهیدید میکند لب نمی گشاید، دم نمیزند.

بایدا گفت که خدایا مارا چه شده وبه کدام سمت وسو روانیم؟ خود را عالم و عارف وعافل میگیرند! مارا چقدر عقدۀ فقر فرهنگی گرفته؟ عارف واقعی و عالم ربانی وصمدانی کسی است که درمنبر وپویدیم بالامیشود، مردم برایش گل پرتاب میکنند نه کفش ! اما فقر فرهنگی امروزی درکشورما درمیان رهبران ما ودولت موجود است که هر کدام هیچ معضلی راحل ناکرده به کار دیگری اقدام می نماید. همین فقردرهمه عرصه هاست، کسی که سالهاقبل گدا بود حالاملیونر شده! فقرآنست که زبان وفرهنگ دیگری را توهین کنی وزبان وفرهنگ خود را بالا بزنی ! فقرآنست که دیگران رانصیحت ووصیت کنی اما تاریخ وجغرافیای قبلی وفعلی خود راندانی! فقرآنست که انتحاری و کشته شدگانش را درجاده ها ببینی وبی تفاوت بمانی وبگویی آن انتحاریها برادران ما اند !

بیایید باندیشه، تمکین و تفکر زندگی کنیم . ویکتور هوگو سیاستگران و شوقمندان سیاسی که اصول وضوابط ودرنهایت قواعدبازی سیاسی رابلند نباشند وظرفیت ها وظرافتهای لازمهٔ آنرا ندانند، خود رانرسانند، بازپچه های سیاسی خوانده است. درروزگارماهم سیاستگرانی که هرچندبه چشم هاخاک بزنند، ثقلب گوسفندی ومرغی و گاوی نمایند، به گفتهٔ شان اگر کامیان وبرنده هم شوند یا ناکام بمانند، درهردوحالت انسانهای عقدۀ یی، غاصب، یکجانبه نگر وخیره سر مبدل می شوند !/(دنباله دارد)

معاشات نجومی:

رشوت ارگ به کمیشنران کمیون انتخابات

براساس این اسناد، ریاست جمهوری روزسه‌شنبه۵/۴/۱۳۹۷ درحکمی مبلغ یازده ملیون وچهارصدهزارافغانی راجهت تامین مدد معاش، خرج دسترخوان، امتیازات و مصارف متفرقه رئیس و اعضای کمیسیون مستقل انتخابات منظور کرده است.این مبلغ جدا ازمبلغ (سی‌وهفت ملیون و پنجصدونود هزار افغانی) دیگر است که قبلا برای معاش و امتیازات اعضای کمیسیون مستقل انتخابات از سوی وزارت مالیه به بودجه این کمیسیون منظور شده است.

درمکتوب پیشنهادی کمیسیون مستقل انتخابات به ریاست جمهوری، گفته شده که مجموع معاشات و امتیازات اعضای این کمیسیون مبلغ چهل‌وهشت میلیون و نهصدونود هزارافغانی معادل نزدیک به ۶۸۰ هزاردالرامریکایی، میشودکه بطور متوسط برای هر عضو کمیسیون، ماهی پنجصد هزار افغانی معاش و امتیازات و برای رئیس آن نزدیک به ششصد هزار افغانی، در نظر گرفته شده است.

منابعی از داخل کمیسیون مستقل انتخابات به شرط افشا نشدن نام‌های‌شان به خبرگزاری رصد گفته‌اند که پیشنهاد اعضای کمیسیون برای ازدیاد معاشات و امتیازات اعضای این نهاد، حدود یک ماه در ریاست جمهوری معطل بوده و در شرایطی منظور شد که این کمیسیون به برخی خواست‌های ارگ درقبال انتخابات ظاهرا جواب مثبت داده است.

پیش از این، برخی از اعضای کمیسیون مستقل انتخابات از مداخله ارگ در کار این کمیسیون شکایت کرده گفته بودندارگ علی رغم تصمیم جمعی این کمیسیون، دست به برخی اقدامات غیرقانونی از جمله نصب برچسب (استیکر) به کاپی تذکره‌ها زده که این اقدام با واکنش‌های مخالفان از جمله ریاست اجرایی، متوقف شد.در اسنادی که پس از این جنجال‌ها به رسانه‌ها درز کرد، به وضوح مشاهده می‌شود که اعضای کمیسیون مستقل انتخابات به استثنای دونفر، همگی نصب استیکربرکاپی تذکره‌ها را غیرقانونی دانسته‌اند.

با این حال، منابع خبرگزاری رصد، گفته‌اند که معاش و امتیازات اعضای پیشین این کمیسیون درحدود سه صد هزارافغانی درماه بود که با این حساب، امتیازات اعضای کنونی کمیسیون، نزدیک به دوبرابر کمیشنران پیشین است.

به باور آگاهان مسایل سیاسی و انتخاباتی، حاتم‌بخشی‌های ارگ در قبال امتیاز ومعاشات اعضای کمیسیون، می‌تواند دست حکومت در سازماندهی تقلبات گسترده را بازتر کند و به همین دلیل نگرانی های زیادی وجود دارد که انتخابات چند ماه بعد پارلمانی و شوراهای ولسوالی، با دست اندازی‌های زیادی از سوی حکومت، همراه باشد.

حاتم بخشی؛ پاداشی برای حوزوی کردن انتخابات درغزنی: منابعی که با خبرگزاری رصد در مورد ازدیاد معاش و امتیازات کمیشنران کمیسیون صحبت کرده‌اند می‌گویندازمدت‌هابه اینسو کمیسیون انتخابات زیر فشار حلقاتی بوده تادرباره حوزوی شدن انتخابات درغزنی تصمیم بگیرند.به گفته این منابع، اعضای کمیسیون مستقل انتخابات علی‌رغم مخالفت‌های گسترده در برابرحوزه‌ای شدن انتخابات درغزنی، تصمیم گرفتندبرای شکستادن بن‌بست انتخابات در این ولایت، آن را به سه حوزه تقسیم کنند.حوزه‌ای شدن انتخابات در این ولایت، با واکنش‌های گسترده‌ای روبرو شده و نمایندگان این ولایت نیز با این اقدام کمیسون، به شدت مخالفت کرده‌اند.

مخالفان حوزوی شدن انتخابات درغزنی، کمیسیون مستقل انتخابات را متهم به قانون‌شکنی کرده و با استناد به ماده ۳۶ قانون انتخابات، گفته‌اند که این کارباید حداقل ۱۸۰روز پیش از برگزاری انتخابات، صورت می‌گرفت نه در شرایط کنونی که فرصت ثبت نام کاندیدان و ثبت‌نام‌کنندگان نیز به پایان خود رسیده است.با این حال، شماری از کسانی که رویدادهای مربوط به انتخابات افغانستان را دنبال می‌کنند، بر این باور هستند که دغدغه معاش و امتیازات در نزد کمیشنران کمیسیون، بیشتر از دغدغه سرنوشت یک پروسه ملی است و این امر باعث نگرانی شدید می‌باشد.

پیش ازاین نیز اعضای کمیسیون‌های مستقل انتخابات و شکایات انتخاباتی، در رسوایی انتخابات دوره پیش ریاست جمهوری، مقصر دانسته شده بودند. با این حال هارون معترف، از نامزدان انتخابات آینده می‌گوید که به شدت نگران مهندسی انتخابات از جانب کمیسیون است و با این وضعیت، انتخابات آینده را وحشتناک و پر از ثقلب پیش‌بینی می‌کند. به باور آقای معترف، مهندسی انتخابات از سوی ارگ، باعث میشودپارلمان آینده از یک تیم و قوم خاص، تشکیل شود و رای واراده مردم به بازی گرفته شود./ (نقل از فیسبوک - رخنمای حیدر عادل) /



عنوان کتاب: سدهٔ سید در روزنهٔ سراج الاخبار به کوشش : فضل الرحمن فاضل

به جسم لالهٔ نعمان چنان از لطف بخشد جان

که بر طبع خردمندان کلام نغز مولینا

«جمال الدین » نام آور، سخن فهم و سخن پرور

خردمند هنر گستر، فلک قدر ملک سیما (از قصیدهٔ طرزی در وصف سید)

خوانندهٔ عزیز و فرزانهٔ امید مردمی، با ذکر چند مصراع از قصیدهٔ محمود طرزی در وصف سید جمال الدین افغانی، اجازه بدهید در سلسلهٔ یادای انخبگان و فرهیختگان و بررسی آثارشان، از هر دو شخصیت ممتاز و پیشتاز وطن، با استفاده از تألیف پژوهشی دوست نهایت گرامی و اندیشمند مطبوعاتی ام، جناب سفیر فضل الرحمن فاضل که تحت عنوان «سدهٔ سید در روزنهٔ سراج الاخبار» در ۱۵۲ صفحه از طرف بخش فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی افغانستان در قاهره به چاپ رسیده است، تذکری دهم و همچنان در معرفی مختصر محمود طرزی که عنوان کتاب جناب فاضل آنرا احتوامیکند، از اثر روشنگر نویسندهٔ عزیز، آقای محترم محمداکرام اندیشمند مطالبی رابه شما ارائه دهم :

«نویسندهٔ پژوهشگر آقای فاضل در پیشگفتار کتابش یادآور میشود که در مطبوعات افغانستان شاید کهنترین منبعی که از سید جمال الدین افغانی در آن یادآوری شده است، جریدهٔ سراج الاخبار به مدیریت شادروان محمود طرزی باشد. در شمارهٔ سوم سال ششم آن جریده (سپتمبر سال ۱۹۱۶م) مقالهٔ راکه سلطان محمدخان کابلی راجع به سید جمال الدین افغانی از مجلهٔ الهلال به فارسی ترجمه نموده، به نشر رسیده است. در پی این گفتار مولف گرامی نامهٔ سلطان محمد کابلی راعنوانی محمود طرزی چنین می خوانیم :

نامهٔ سلطان محمد کابلی عنوانی محمود طرزیز سر محرر سراج الاخبار:

عالیجاها ! شما بهتر از من میدانید که برای ترقی و بیداری قومی که در قعر ورطهٔ تغافل فرو رفته باشد، از واقعات تواریخ و سامعات سیری که قوای مضمحل ایشان رامشتعل وجذبات واحساسات ایشان رامکمل گرداند، بهتر او اولی علاج وتدبیر دیگری نیست. بنا علیه من این رامناسب دیدم که یک عنوان تاریخی که از برای قوم ما خصوصا ودیگران مفید باشد، به ذریعهٔ سراج الاخبار افغانیه در خطهٔ مبارکهٔ افغانستان تشهیر وتوزیع داده شود. چنانچه من از همه پیشتر، سلسلهٔ مشاهیر خود افغانستان راز یاد پسند کردم وقسمت اولش را از مختصر سوانح عمری (سید جمال الدین) افغانی که در مشرق ومغرب یکسان عزت وشهرت یافته ومصلح دانسته شده، از یک رسالهٔ بسیار مشهور (الهلال) که به زبان عربی در مصر شایع میشود، به زبان فارسی ترجمه کردم تاکه قوم عزیز ما ببینند و بدانند که از قطعهٔ مقدسهٔ افغانستان چگونه درهای شهوار ولعل های آبدار برآمده که تمام دنیا را خریدار خود گردانیده است. وایکاش که همچو سید جمال الدین افغانی، صدها سید جمال الدین دیگر پیدا شود...»

بهر حال در صفحهٔ ۲۵ کتاب راجع به زندگینامهٔ سید چنین میخوانیم در حالیکه به شیوهٔ نگارش نثر فارسی عامیانهٔ آن نیز توجه خواهیم کرد.

نسب و پیدایش وتعلیم علامه : نام پدر سید جمال الدین، سید صفدر بود، در سنهٔ ۱۲۵۴ هجری مطابق سنهٔ ۱۸۳۹ع در قصبهٔ اسعدآباد که از دایرهٔ کنراست تولد گشت. سلسلهٔ نسبش تامحدث شهیر ترمزی رسیده و در حضرت امام حسین ختم میگردد. خاندانش در مضافات کنر آباداست، خیلی معتقد به ومو ثوق علیه افغان می باشد.

تسلط این خاندان تازمان دراز برجایداد بزرگی وسیع بود، مگر اعلیحضرت امیر دوست محمدخان مغفور آن جایداد را ضبط کرد وسید صفدرو برادرانش را حکم داد که در دارالسلطنت کابل جنب تقابل سکونت اختیار کنند... در آن وقت عمر علامه سید جمال الدین هشت ساله بود. سید صفدر در تعلیم و تربیتش جد وجهد بلیغ نمود چون که علامه از آوان صباوت ذوق سلیم و ذهن رسا داشت، از علوم متداوله ومروجهٔ افغانستان در سن هژده سالگی عبور کرده، فراغت گرفت. در صرف ونحو، تاریخ وجغرافیه، تفسیر وحدیث، فقه و کلام، تصوف وسلوک، منطق وفلسفه، طبیعیات والهیات، حساب وجبر ومقابله، ریاضی وهیئت، طب وتشریح باهر وماهر وبه درجهٔ کمال رسیده بود.

سفر هندوستان وحجاز : بعد از فراغت علوم، جانب ملک هند را هی شد. سید یکسال وچند ماه در این ملک بماند وعلوم ریاضی را از سر دوباره به طرز یورپ آموخت، بعد از آن با ارادهٔ حج بادیه پیمای حجاز گردید، هنگامیکه در مکه رسید.

در هندوستان در سنهٔ ۱۸۵۷ عیسوی غدر برپا شد. در این سفرا زهر جایی که میگذشت از حالات وکوائف آن کما ینبغی خود را واقف میگرددانید.

کوائف سیاسیه: چون سید جمال الدین از سفر رجعت نموده در خاک افغانستان رسید، اعلیحضرت امیر دوست محمدخان مغفور در شمول اراکین سلطنت منسلک گردانیدش، بعد جندی امیر برهرات فوج شی کرد وعلامه همر کابش بود تامحاصرهٔ هرات در قلعه همراه امیر بود تا آنکه امیروفات نمود و هرات هم فت گردید. بعد از انتقال اعلیحضرت امیر دوست محمدخان در سنهٔ ۱۲۸۰ه‍. ق موافق سنهٔ ۱۸۶۴ع اعلیحضرت امیر شیرعلی خان بر تخت حکومت جلوس نمود. وزیر امیر شیرعلیخان مسمی به محمد رفیق خان خیلی حیلۀ اندیش و فتنه انگیز شخص بود. امیر شیرعلیخان را آماده ساخت که برادران خود را قید کند، ورنه بااطمینان بر تخت نخواهد ماند، زیرا که برادرانش نیز به چنگ آوردن تخت حکومت سعی بلیغ خواهند نمود. در آن روزها سه برادران امیر، محمد اعظم خان، محمد اسلم خان ومحمد امین خان در هرات بودند. علامه سید جمال ابدین سیاست پرمضرت وزیر بد تدبیر راحس نموده به رفاقت وپشتی محمد اعظم خان برخاست، که دفعتاً شاهزادگان رامعلوم گشت که امیر شیرعلیخان و وزیرش در پی گرفتاری مایان میکوشند، همگی شان از آنجاگریخته در علاقجاتی که در حیات پدر حکمران بودند، آمدند. پس در تمام ملک آتش حرب وضرب درگردید و شراره های فتنه وفساد به دستیاری هوای وزیر دیو مرید، در چار سوی مملکت افغانستان مشتل گردید. بعد از جنگ بسیار شهزاده محمد اعظم خان وبرادرزاده اش شهزاده عبدالرحمن خان (فرمانفرمای دولت خداداد افغانستان جنت آشیان) مظفر ومنصور آمده بر کابل قبضه کردند.

بعد از این پدر شهزاده عبدالرحمن خان راکه در غزنین بندی بود، رها کرده امیر افغانستانش ساختند، لیکن غالباً بعد از یکسال رخت رحلت بریست. بعد از وفات امیر محمد افضل خان، برادرش محمد اعظم خان برمسند امارت افغانستان جلوس نمود. چونکه علامه سید جمال الدین از ابتدا در پشتی وتایید محمد اعظم خان می بود، از این سبب در دربار امیر محمد اعظم خان خیلی رسوخ وجایگاه یافت، حتی که برعهدهٔ وزارت عظمی ممتاز گدید وبسیار برایش اعتماد وثوق میداشت وامور معضلات سیاسیه وملکیه بر رأی متینش فیصل وانقضا می یافت. اگر تا آخر همین وتیره جاری می بود، لاریب از برکت رای عاقلانه وحکیمانهٔ علامه سید جمال الدین، امیر محمد اعظم خان یک پادشاه مستقل ومحکم می گردید، ولی به مصداق «تدبیر کند بنده، تقدیر کند خنده !» در دل امیر از سوی اقارب واعزهٔ علامه سوءظن وگمان بد نشو ونمایافت وانجامش به اینتجارسید که عنان امور سلطنت را ازدست اقتدار علامه رها کرده، به دست پسر جوان نا تجربه کار خود داد که از امور خفایا یانانظام زوایای سلطنت یک لخت نابلد و سراسر ناآشنا بودند. مثلاً شهزاده که حاکم قندهار بود بدین خیال ناپخته که به جز هرات دگر چیزی در قبضهٔ شیرعلیخان نمانده است، چه عجب که فتحیاب گردم و در نظر پدر به نسبت برادران دیگر سرخ روی وسرفراز گردم وشیرعلی خان هم در هرات است، یکایک بر شیرعلیخان تاخت وحمله کرد، هنگامیکه شهزاده در هرات رسید، دلش از شجاعت وبسالت لاعنی در جوش آمد و چند نفر از فوج خود علیحده کرده، خواست که به معیت این چندی، خود را در صف شیر علیخان بزند وهمچنین کرد. از جرئت وشهامت ودلیری اش در صف لشکر شیرعلیخان، خلل ورخنه ره یافت، نزدیک بود که روبه گریزنهشد که ناگاه نظر سردار یعقوب خان که سپهسالار فوج پدر خود بود، براو بیفتادوبه فراست دانست که شهزاده از فوج خود جدا مانده است، از نا تجربه کاری وخام کاری شهزاده را فاقد اخذ کردن مناسب دید وباجمع کثیر بر شهزاده حمله آورد وشهزادهٔ خام رأی گرفتار گشت. پس گرفتاری شهزاده همان بود وگریخت فوق قندهاری همان.

ازین فتحیابی غیر متوقع امیر شیرعلیخان خبر شد وبرقندهار فوج کشی نموده آخرش بر آن قبضه کرد. پس از آن به خانه جنگی هامبدل گردید، هیچ میپرس؟ دولت انگریزی بر حمایت اعلیحضرت امیر شیرعلیخان برخاست، تمام امرا و وزرا و اراکین اعلیحضرت محمد اعظم خان را جدا کرده گمنام کردند. بالاخره بعد از کشت وخون بسیار امیر شیرعلیخان بر تمام افغانستان تسلط یافت وحکمران مستقل نامزد گردید.

امیر محمد اعظم خان وبرادرزاده اش شاهزاده عبدالرحمن خان ترک وطن گفـتند. شاهزاده جانب بخارا وامیر جانب ایران رفت، چنانچه بعد از ایامی چند در شهر نیشاپور امیر محمد اعظم خان وفات کرد. در این زمان بی امان سید جمال الدین در شهر کابل موجود بود. لیکن امیر شیرعلیخان یک به یک بر اودست تعدی دراز کردن نمی توانست، زیرا که خاندان علامه راتمام مردمان افغان ذی حرمت وعزت وبسیار بزرگ میدانستند.

امیر شیرعلیخان را این اندیشه دامنگیر بود که اگر علامه را در معرض عتاب وتادیب آرد، مبدا که مردم افغانستان سر کشی وغدر انگیزند، ولی خان این خیال در دل امیر هر وقت می خلید که به هر حیلۀ وفربیی که دست دهد، علامه رابه زودی ته تیغ خون آشام خود غلـتاند، به طریقی که افغانان به هیچ نوع از سبب وعلت این کار آگاهی نیابند. علامه نیز این خیال محال امیر شیرعلیخان را بی برد وسلامتی خود را درین دید که وطن عزیز خود راکه خیلی انیس و دوست میداشت وداع گوید. چنانچه به قصد حج اجازت طلب کرد، امیر بدین شرط که از راه ایران نرود، زیرا که در آن وقت امیر محمد اعظم خان در ایران زنده بود، اجازت داد، علاوه این شرط را قبول کرد که در سنهٔ ۱۲۸۵ه‍. ق مطابق سنهٔ ۱۸۶۹ع طرف هندوستان رجعت نمود.

قیام هندوستان و مصر: چون علامه سید جمال الدین وارد هند گشت، انگریزان در احترام وخیر مقدمش فرو گذاشت نکردند، ولی در هندوستان درنگ قیامش رابه نظر استحسان ندیدند واجازت ندادند که تا عرصهٔ دراز در هندوستان سکونت پذیرد. مادامی که در هندوستان بود علما رانیز بلاکسی که از جانب انگریز مقرر بود رخصت نبود، تنها اوباملاقات کنند. به سبب این مشکلات از یکماه زیاده قیام نوانست وبریک آب گوت سرکاری از ساحل هند در بندگاه سویز رسانیدندش. در مصریشت راز جهل روز قیام نکرد، در این اثنا جامع ا زهر رانیز به نظرنقادانه دید که در قاهره یک دارالعلوم بسیار باتزک واحتشام وقشنگ وقدم است واز زمان قدیم درسگاه علوم عربیه بوده آمده است. طلبای شامی که در آن ایام برای تحصیل گردآمده بودند، باعلامه خیلی اظهار موّدت وموانست کردند ودر مکان علامه برای تحصیل علوم میآمدند. بالا خره ارادهٔ حج وسیرحجاز راملتوی کرده جانب قسطنطنیه روانه شد.

چون در قسطنطنیه رسید، بعد از چند روز با وزیر اعظم سلطنت عثمانیه ملاقی شد. وزیر اعظم علم وفصل این صاحب کمال را دیدند در پیش او گرویده و حتی الوسع در نوازشات ومداراتش کوتاهی نکرد. همچنین وزرا وامرای دیگر نیز در تعظیم واکرامش سعی بلیغ وجهد مستطیع را اظهار کردند. صیت علم وکمالاتش در اندکی در تمام دارالخلافه منتشر گردید، تاوقتی که در قسطنطنیه بود، نه طرز معاشرت ملکی خود را ونه پوشاک قومی خود را بدل کرد، گویا که زبانش وعاداتش از زبان وعادات ترکان اجنبی بود. لیک ترکان در ستایش لیاقت علمی وشرافت اخلاقیش به حد رطب اللسان می بودند ودر طور لیالی وایام مانند یک پروانه سراپا سوخته ودر ضیای علم اومتجمع گردیده از صحبت با برکتش فیض ها میبردند. بناءعلیه ترکان رأی وایراداتش را به نظر پسندگی می دیدند تاهم هر رأیی که در مجلس پیش میکرد، بر آن با استقلال وثابت قدمی قایم می بود. علاوه میخواست که در صیغهٔ تعلیم ترکان، دایرهٔ مضامین راز یاده وسیع گرداند. وقتی که از برای سماعت لکچر مقرر بود هزارها نفر جانب دارالفنون روان ودوان به نظرمی آمدند چنان ازدحام وهجوم شد که جای پای گذاشتن نمی یافتند. درین مجلس یک جمع غفیر از علما و وزرا وامرا موجود بودند ووزیر اعظم دولت علیه عثمانیه نیز نشسته بود وتمام ادیتران ونامه نگاران اخبارها موجود بودند که دفعتاً علامه سید جمال الدین افغانی برای لکچر بر استک (استیج) برآمده به آواز بلند، لهجهٔ پر رعب لکچر دادن شروع کرد. در آنوقت از این جانب تا آن جانب هر قدر حاضرین وسامعینی که موجود بودند، چنان خاموش وبیחס وحرکت بودند که گویی بر سرایشان ابایل آشیان نهاده است.

این لکچر اینقدر فصیح ومدلل وپراثر بود که از هر دهنی صدای شادباش وخوشباش برمی آمد. هر چند که علامه لکچر خود را دیر ختم کرد، لیکن کسی نبود که دل برداشته ومانده شده باشد، زیرا که آواز پرجوشش مستریحان خواب غفلت را بیدارکننده وبلاغتش در قالب مردگان روح دمیده بود. وقتی مدیران اخبارات کیفیت این جلسه راجاپ کرده شایع کردند، نوشته بودند که «علامه سید جمال الدین از لکچر پراثر خود واز آواز سحر پرور خود هریک عالم وجاهل راکه در آنجا موجود بودند، مبهوت ومسکوت ساخته بود، هر متنفس سحر بیانی وآتش زبانی او را ثنا وتعریف میگفتند. حضار جلسه چون از مجلس برمی خاستند، اثر دلایل متین او را در دل خود محسوس میکردند، ولی نفری جندی این چنین هم موجود بودند که خیالاتش رامرغوب نمیداشتند، زیرا که خیالات علامه از خیالهای عامی ایشان اعلی و ارفع بود. نرم نرم خیالات اوبطور تذکره پیش شیخ الاسلام که از اول امر برخلاف سید جمال الدین کمر بسته بود نیز رسید. این شخص باب عالی را آماده کر که علامه را از ملک جلا ونفی کند، پس باب عالی یک فرمان به نام علامه بدین منوال جاری ساخت که از برای چندماه از بلاد عثمانیه بیرون رود تا که تلاطمی که از خیالات ومقولاتش در میان عوام پیدا شده است، ساکن شود ومردمان ذکر آن را فراموش کنند.(ص ۸)

انجنیر عبدالصبور فروزان استاد دانشگاه در نیوجرسی **ناتوانی محمدظاهر شاه وتوطنه های بیرونی** به سلسلهٔ (تلویزیون ژوندون، مظهرتعصب زبانی وقومگرایی درافغانستان) جالب اینست که دردههٔ هفتاد هم کی جی بی وهم سی آی ای در برنامه های خویش پلان سقوط سلطنت محمدظاهرشاه راداشتند. روسهایخاطراین پلان سقوط سلطنت راریخته بودند که قبلاً چوکات منظم دولتی برای آیندهٔ افغانستان تهیه کرده بودند. عنان امور رادر اردو ودرمقامات بلنددولتی بدست داشتند، اقتصاد کشوررامربوط ومنوط ب خودساخته، وسردارمحمدداوؤدرا هوادار ومطیع خود گردانیده بودند، ودرصورت سقوط سلطنت، بدیل دیگر دولنداری بجز آنچه خودساخته بودند، درافغانستان دیده نمیشد، چنانکه درعمل هم این طرح پیاده شد وبا فروپاشی سلطنت، سردارداوؤد وهمکاران کمونیست او قدرت رابدست گرفتند.

روسهائین پلان رابه اندازهٔ دقیق سنجیده بودندکه درساختاردولتی که برای افغانستان طرح کرده بودند اعضای کابینه وافرادکلیدی در دولت قبلا تعیین شده بودند. چنانکه وقتی روسها محمدداوؤد رابه قدرت رسانیدند کدام سکتگی در ادارهٔ امور کشور رخ ندادو هر کسی به آن مقامی که برایش مشخص شده بود رفت واوضاع کشور درهمان روزهای اول نورمال و کارها حالت عادی خودرا داشتند.

اماامریکاییها که میدانستند اظهارشاه کدام کاری ساخته نیست، باوجود اینکه شاه تلاشهای فراوانی کردتابه امریکانشان دهدکه او میتواند همکار و همدست خوبی برایشان شود، ولی امریکا ازشناختی که از اوداشت، میدانست که آن شاه توان واستعداد پیاده کردن مرام های امریکا وتطبیق پلانهای شان را بخصوص مقابله باشوروی ندارد، وبه اصطلاح شخص بدرد نخوری است که نه پایهٔ مردمی دارد ونه ینش سیاسی. طبیعت ملایم، خصلت بزدلی، جُبِن و دو دلی وعدم کفایتش درادارهٔ کشور نکاتی بودندکه امریکا رامأیوس ساخته بود. امریکاییان دیگر تحمل دوام سلطنت محمدظاهرشاه راز دست داده و ادامهٔ آنرا به مفاد روس ها و مضار خود می شمردند.

دردههٔ هفتاد پایه های سلطنت به اندازهٔ سست شده بودکه طوفان نه بلکه ملایمترین نسیمی میتوانست سلطنت چهل سالهٔ او را ازبِخ وبن بکشد، و امریکاییان ازین حالت سخت نگران بودند، چون توان مقابله بابیشرفت روس را نداشتند وهیچ روزی نبود که در ادارات امریکا گفتگویی درموردافغانستان نباشد. رابرت نیومن سفیرایالات متحده درکابل ودوست نزدیک وصمیمی محمدظاهرشاه یکسال پیش ازشقوط ظاهرشاه دریادداشتی که به دولتش فرستاد، پیشبینی کرده بود که سیستم دموکراسی شاه بیش ازیکسال دیگر دوام نمی کند. موصوف دریادداشتش افزوده بود که افواهاتی پخش شده که یکی از پسران کاکای شاه، محمدداوؤد یاسردارولی سلطنت راسرنگون خواهد کرد وعنان کشورا بدست خواهدگرفت. بدین ترتیب امریکاتوان مقابله رادر برابر پیشرفتهای شوروی درافغانستان، که درعرصه های نظامی، اقتصادی، اداری و سیاسی عمیقاً ریشه دوانیده بود، نداشتند، لذا درفکر آن شدند که یگانه کاری که در شرایط فعلی میتوان کرد اینست که برای روسهدرافغانستان دردسر خلق کرد ونباید گذاشت آنها آب خوشی درین کشور بنوشند.

بنابرآن سازمان سی آی ای برای سقوط سلطنت درتلاش بودتا پای روس هارا درافغانستان بیشتریکشد. ایالات متده همزمانی که ردپایی در افغانستان برای خودپیدا کرد، گروههای مذهبی، روحانیون شناخته شده وحتى وهابی های عربی رانیزباهمکاری سی آی ای، آی اس آی و ساواک ایران در برابرنفوذ کمونیسم در افغانستان تحریک وتمویل نمود. حتی دسته هاو گروه های مذهبی درکنج و کنارکشورساخته شده وفعالیت می نمودند. هدف اساسی از این تلاشها وسرمایه گذاریها این بودتا سلطنت طوری سقوط نماید که شوروی درافغانستان کشانیده شود، گروههای مذهبی وروحانیون دربرابر آن قیام نمایند وسرانجام افغانستان به یک ویتنام ثانی برای شورویاتبدیل شود.

پیترتامسن سفیرامریکابرای مجاهدین درپاکستان درکتابش باعنوان «جنگ افغانستان»(نوشت: «در ۳۰مارچ ۱۹۷۹ مجلسی درقصرسفید دایرشد که در رأس آن آقای بریژنسکی رئیس سی آی ای بود. درآن مجلس گفتگوی داغ درموردافغانستان جریان داشت ویکی ازامامورین بلندپایهٔ وزارت دفاع امریکا والتر سلوکوم، کشیدن پای شوروی رادرافغانستان مطرح کردتا افغانستان رابه گودالی چون ویتنام برای شورویهاساخت. روی این ملحوظ سی آی ای تعدادی ازکسانی رابسیج ساخته بود که اصلا باسی آی ای ارتباط داشتند ولی باهوشیاری وزیرکی زیاد عضویت کی جی بی وحزب خلق و پرچم رانیز حاصل نموده بودند. این جواسیس وظیفه داشتند که به شکل ماهرانه پای شوروی رادرافغانستان بکشاند وزمینهٔ هجوم ولشکر کشی آنرادر افغانستان مهیا بسازند، که ازمجملهٔ این جواسیس میتوان ازحفیظ الله امین، محمد حسن شرق، داکترنعمت الله پژواک ودیگران نام برد

که درزیر پوشش کی جی بی نمایش کمونیستهای دواتشه را مینمودند ولی اصلا برای اهداف تبدیل کردن افغانستان به ویتنام ثانی برای شوروی فعالیت میکردند. چنانکه وقتی امین بعدازقتل تره کی رئیس جمهورشد، باسازمان سی آی ای تماسهای مخفی گرفت که سرانجام این ارتباطات او را نماینده های کی جی بی درکابل کشف کردندو درصددشدند تااو رازبین ببرند.

سفیرشوروی درکابل برای اینکه درمورداین ارتباطات معلومات کافی بدست آرد، باامین چندین بارملاقات نمود، او درهرملاقات در ظاهر از امین تعریف وتوصیف میکردولی در خفا برای کی جی بی هدایت میدادتا پلان نابودی او را رویدست گیرد. الکسندر موزوروف معاون سفیرشوروی درکابل میگوید که باری شنیدم که ایوانوف برای امین گفتک رفیق امین من هم مانند شما یک ستالینست هستم، وهدفش ازچنین گفته هاین بود که اعتماد امین را جلب کندتا از پلان کی جی بی برای کشتش طرح کرده بود، آگاهی نیابد.

حفیظ الله امین وقتی درک کرد ارتباطاتش راباسی آی ای شورویها کشف کرده، سخت درمضيقه قرارگرفت وبا دپلوماتهای امریکا ونمایندهٔ سی آی ای درکابل ملاقات نمود.یکی ازنمایندگان امریکا که باامین ملاقات نموده بود، به واشنگتن اطلاع داد که امین تقاضای شدیدی ازامریکانونموده است. چون پلان سی آی ای آن دخیل ساختن بیشترشوروی درداخل افغانستان بود، لذا امین را همکاری نکردند وبگذاشتند تا میدان برای روسها خالی باشدوباخطر آرام پلان پیاده شدن قشون سرخ رادرافغانستان عملی نمایند.

یکی از مُهره هایی که درکشیدن پای روسهدرافغانستان نقش بازی کرد، حسن شرق میباشد. اوشخص مرموز ومجهول الهویه است که فعالیتهایش در رویدادهای سیاسی افغانستان همواره مرموز و زیرپرده بود، او کمترحرف میزد ودرمجالس بیشتر خاموش بود ولی بدقت گوش میکردوحاضرین رایکایک تحلیل وتجزیه مینمود. اکثریت مورخین کشور اوراعضورکی جی بی می شمارند. شادروان میرمحمدصدیق فرهنگ او را ازمجملهٔ هفت کمونیستی قلمداد کرده که باداوؤدهمکار بودند. افواهات است که گویا اودر کدام گوشهٔ از ولایت فراه تولدشده بعدشامل مکتب حریبه شده وهمچنان مکتب بیطاریهٔ اردو رابه پایان رسانده است، وسپس واردفاکولتهٔ طب کابل گردیده وداکتر طب شده است. حسن شرق باببرک کارمل درجذب وجلب محصلین در اتحادیهٔ جوانان که سردار داوؤد آنرا تأسیس کرد، فعالیت میکرد. به اعضای کمونیست این اتحادیه معاش میداد که از بودجهٔ کی جی بی تمویل میگرددید. حسن شرق به مدت دهسال درپهلوی سردار محمدداوؤد کار کردومدیرقلم مخصوص او بود، میگویند که ازهرچه درکشور میگذشت مخفیانه به کرملین گزارش میفرستاد. دریلان سرنگون داوؤد ازطرف کی جی بی دست داشت و دروقت قدرت کمونیستها اول سفیر وبعد صدراعظم شد.

حسن شرق باعبدالمجیدزابلی ارتباط تنگاتنگ داشت که برای نفوذ روسها درافغانستان زمینه سازی هافعالیت مینمود. مصارف پولی آنرا زابلی میداد. اوبا روسها ارتباطات شخصی وفامیلی داشت وبایک خانم روسی ازدواج کرده بود. وی به اندازهٔ بامقامات روسی نزدیک بود که حتی خانوادهٔ شاه از اوهراس داشت. باری درمجلس ورزا که شاه محمودصدراعظم حضورداشت، بااین سرداروصدراعظم پرخاش کردومیانهٔ این درگیری مجلس به حدی رسید که به یکدیگرالفاظ رکیک گفتندونزدیک بود که باهم مشت ویخن شوند. شادروان استاد خلیل الله خلیلی که خودش درآن مجلس منشی وزرا بود، او را به نام تاجر مرموز یاد کرده که درحلقهٔ ناپاک سردار داوؤد که از ماسکو دستور میگرفتند شامل بود. همسر زابلی که اهل روسیه بود در همان سال وهمانوقت درامریکا زندگی می کرد .

حسن شرق به طریقهٔ درمقامات مهم وتصمیم گیری کشورجاداده شد که نه کسی دانست که کی او را آورد ونه کسی بشمول داوؤد یارای آنراداشت که برطرفش کند. اوبه اندازهٔ شخص مرموزبود که باوجوداینکه اذفاکولتهٔ طب فارغ شده، ولی کسی نمیدانست که او یک داکتر است. دانشمند گرامی جناب داکترسیدمخدوم رهین در نوشته های خودنگاشته که درزمان ریاست جمهوری سردارمحمد داوؤد عضو کمیون قانون اساسی بود که درآن حسن شرق هم شامل بود که درطی مجالس هیچگاهی از او سخنی نشنیدیم وهمه چیز را خاموشانه مراقبت میکرد و ازنگاه هایش معلوم میشد که انتظار حادثهٔ رادارد و در دل برای مامیگفت که زحمت شما بیهوده است، وقت کم مانده است!

اینکه حسن شرق یک جاسوس موفق وبینظیر کی جی بی بود، میتوان این ادعارا باشواهد ودلائل زیاد اثبات کرد. مثلاً غوث الدین فایق که از ارادتندان خاص سردارمحمدداوؤدبود نوشته است که اومکالمات وگفتگوی حسن شرق رابا اعضای کمونیست خلق و پرچم که بدستورکی جی بی جمع شده وپلان کودتا ونابودی سردارداوؤد راطرح میکردند، درکست ثبت ونزد سردار آوریم وبرایش گفتیم که این صدای حسن شرق است .

دانشمند گرامی پروفیسرداکترحمیدهادی درکتاب تجاریبی ازاغانستان نگاشته «از نگاه قیافه شناسی ومشخصات جسمی حسن شرق نه به پشتونهای فراه ونه به اهالی غیر پشتون فراه می ماند. چهرهٔ سفید سرخی دارومو های نصواری اوبیشتر به اهالی آسیای میانه مشابهت دارد.»جناب پروفیسرهادی افزوده که اوشنیده است که اکنون داکترحسن شرق در اورنج کونتی کالیفورنیا دریک عمارت بزرگ (منشن) که با گارد ها وسیستم های مصنوعی پاسبانی میشود، زندگی می نماید. امنیت درعمارتی که حسن شرق زندگی میکند به اندازهٔ ضیق است که اشخاص عادی یارای داخل شدن به چند کیلومتری آنراندارد، که این طرز زندگی وحمایه ممکن پاداش خدمات اوباشد.

ازاینکه درموردمسقط الرأس حسن شرق اکثر دانشمندان مشکوک اند، چیز تازهٔ نیست. چنین شک وتردید درمورد لارنس عربی (پیر کرم خان) هم بود. حسن شرق شخص نزدیک باعبدالمجیدزابلی بود، و زابلی درپرورش کمونیستها وهموار کردن راه برای نفوذ روسها در کشورخدمات شایانی کرد وبا سردارمحمدداوؤدسرازیک گریبان می کشید، وحمایه گرفد رتمندی در کرملین داشت، به ترتیبی که محمد ظاهرشاه باوجوداینکه ازارتباط اوباروسها خوب میدانست، ولی جرئت ازبین بردن یالاقل افشای آنرانداشت. عجزظاهر شاه دربرابر زابلی وهمدستانش چون سردار داوؤد وسردارنعیم که به نفع روس ها توطئه می چیدند، به اندازهٔ بود که ازبیچارگی میگریست.

شادروان استادخلیلی دریادداشتهایش نگاشته که درمجلس وزرا پرخاشی میان عبدالمجیدزابلی وصدراعظم سردار شاه محمودخان واقع شدوآن بالای یک هزاردلری بود که صدراعظم امر داده بودتابه محمدرحیم خان معاون بلدیة داده شود که برای تداوی خودبخارج میرو د، وزابلی که وزیراقتصادبود آنرا اجرا نکرده بود. شاه محمود خان که ازین عمل زابلی سخت خشمگین شده بود با عتاب بالای زابلی صدا کرد: عبدالمجید چرافرمان مرا مسترد کردی؟ مجیدخان باجرئت تمام گفت: خوب کردم که فرمان رامسترد کردم، شورای بانک فرمان ترامسترد کرد وبانک ازخودقانون دارد. شاه محمود خان که ازین جرئت زابلی خشمگین تر شده بود گفت: چراقانون بانک پیش ازمظوری مجلس وزرا ویش ازمظوری صدراعظم مورداجرا قرار میگیرد؟ عبدالمجید باز باجرئت بیشتر میگوید: هر کار به حکومت و هر کار به صلاحیت شما مربوط نیست ! صدراعظم بیشتر غضب می شودومیگوید: تو که برای زنت هرامه مقدار هفتصددالر وساعاردیگر روان میکنی حق داری ومن بحیث صدراعظم حقی ندارم که یک هزار دالربه یک افغان بدهم که به تداوی برود، توچرا به زنت پول میفرستی؟ زابلی باصدای بلند میگوید که توچرا به زلمی پسر ت پول می فرستی؟ سردار شاه محمودخان که ازغضب میلرزید گفت: پسر من برای تحصیل رفته است. زابلی باصدایی که درآن اطمینان و قوت بود میگوید: من هم حق دارم که به زن خود پول بفرستم، دیگر نام زن مرا نگیر و خاموش باش! صدراعظم سردار شاه محمودخان که ازفرط غضب میلرزید وچشمانش ازحلقه برآمده بود بالای عبدالمجید زابلی چیغ زند که: خاموش باش، دهن ت رابسته کن گم شو! زابلی در جواب تقلید زبان صدراعظم شاه محمودخان رامیگردد که صدراعظم رابیشتر خشمگین ساخت وباعصبانیت وصدای بلند صدا کرد : عسکر بیا این را خارج کن...!

مجلس وزرا برهم میخوردو زابلی را که آمادهٔ برخورد فزیکیی باصدراعظم بود ازمجلس بیرون کردند وصدراعظم باقهر و غضب به خانه رفت وقسم یاد کرد که حالامیروم وحساب راباعبدالمجید و پشتیبانهایش در ظرف یک ساعت فیصله میکنم، من دیگر یک عسکر هستم، صدراعظم نیستم... سردار به خانه می رود، یکی دورو زبه صدارت نمی آید وراساً نزد محمدظاهر شاه میرو د. ظاهر شاه دستهایش رابوسه میکندومیگوید من شنیدم که عبدالمجیدخان امشب در مقابل شماگستاخی کرد. شما ازم ن انتقام بگیری د، شما مرا جزا بدهید، شما آزرده نشوید، به من دشنام بدهید، هر جزایی که میدهید من حاضر هستم. شاه باز دستهای کاکایش رابوسه میکندواشک میریزد، حق حق کنان گریه میکند ومیگوید به کارتان ادامه بدهید، هرچه شما بگویید همانطور میشود. عهده به خداست که عهده به خدا میکنم که ازحرف شما نمی برآیم وپیش تان گریه و زاری میکنم.

این صحنهٔ جالب ولی تألم انگیز پرده از روی حقایق زیاد ورازها و رموزهای بیشمار برمیدارد که قدرت یک جاسوس رانشان میدهد که به چه اندازه قوی بود، وکی جی بی به چه اندازه دررگ وخون وطن ماریشه دوانیده بوده که اجتنهای آن باچه قوت وبی باکی دربرابر صدراعظم یک کشور درمجلس وزرای آن ایستاده وگستاخی می نماید، به صدراعظم دشنام می دهدو او رادر پیشروی همه کابینه خرد وخمیر می سازد ! (دنباله در صفحهٔ هفتم)

نصیراحمد رازی
سدنی ، آسترالیا
واژه های همسو با تصوف

آدم : ابوالبشر، انسان نخستین که باصفات والقاب خلیفه الله، صفی الله، ابو الوری ومعلّم الاسماء نیز نامبرداراست، بنابر روایات یهود، خدا درپنج روز زمین وآسمان رایبافرید، آنگاه اراده کردکه درزمین جانشینی داشته باشد، روزششم آدم را برصورت خویش بیافرید. چون خواست آدم رایبافریند، جبرئیل رابه زمین فرستاد وگفت :یک قبضه گل بگیر، تر و خشک ازهر لونی، سیاه وسفید، سرخ وزرد و سبز، شور وشیرین، تانمام این خلق رااز گل بیافریم . زمین جبرئیل رابه خدای سوگند دادکه ازمَن برنگیری. جبرئیل به سوی خدا باز گشت. آنگاه میکائیل وپس از اواسرافیل مأمورشدندکه آنها نیز به همین گونه دست خالی بازگشتند. آنگاه خداوند عزرائیل راماموراین کارکرد واز اوخواست که باخشونت یک قبضه گل بگیرد. عزرائیل بدانگونه که خدای گفته بود یک قبضه خاک به قهربر گرفت که چهل ارش ستبری آن بود ومیان مگه وظایف فروریخت. عزرائیل به پاس این اقدام، قابض الارواح شد. بنابراین هم مرگ وهم زندگی آدم بردست عزرائیل صورت گرفت. (بلعی ۱/۷۰)

خدای تعالی برخاک آدم چهل روز باران اندوه بیبارانید ویک ساعت باران شادی، آنگاه گل آدم به کمال قدرت بیالایید وازآنچه صافی تربود آدم را بیافرید و ازباقی درخت خرما را . چون جان درکالبد آدم درآمد، خدا نام همهٔ چیزها آدم راتعلیم کرد واورا برتخت کرامت نشاند.(قصص – سورا بادی – ۶) فرشتگان راجون علم او مسلم گشت، خدای گفت: آدم راسجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که سر باز زد. خدابه ابلیس گفت که چه چیز تو را بازداشت که مخلوق مرا سجده نکنی؟ گفت: من برتر از آدمم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل. آنگاه خدای تعالی فرشتگان را امرکرد که تخت او به بهشت برند وهشت بهشت او را مباح گردانید، و حوّا را از پهلوی چپ او بیافرید وگفت گرداین درخت مگردید. حوّا به وسوسهٔ ابلیس، که به کمک مار و طاووس به بهشت راه یافته بود، چنددانه از آن میوهٔ ممنوع بخورد وبه آدم نیزداد.

ازتورات چنان برمی آید که گویی آدم باخوردن میوهٔ منهی، عارف نیک وید و رقیب خداوندگشته بود. چون آدم و زنش از آن درخت بچشیدند، خود را برهنه یافتند(اعراف ۲۲) ازیکدیگر می گریختند و شاخه های درختان برسر آنها فرودمی آمد. آدم میگریست . ندا آمد: نه ترامی گفتم که پیرامون آن درخت نگردید؟! آنها!استغفار کردند، توبهٔ ایشان پذیرفته شد. آنگاه ندا آمد که اکنون از بهشت بیرون روید. رنج آدم درزمین آغازشد. جبرئیل به او نوشتن و زراعت و بافندگی وخانه ساختن وتهیّه وسایل زندگی بیاموخت. آدم از آهن تنوری ساخت که تا گاه نوح بماند. آدم در نهٔ صدوسی ونه سالگی وفات کرد. چون بمرد، فرشتگان سوگواری کردند وآفتاب و ماه شش روز منخسف بود. (فرهنگ اساطیر)

ابلیس : ابلیس در ابتدا ازمالیکهٔ مقرب بود ونام اصلی او عزازیل است. او هفت صدسال عبادت کرده بود وسه هزارسال نیزشاگرد رضوان بود. دلیل این که ابلیس بر آدم سجده نکرد نخوت و تکبر اوبود. چنانکه گفت من از آتشم و واز نور و آدمی ازخاک .

برخی ازصوفیه شیطان را سلطان العارفین خوانده و امتناع او را ازسجده بردن بر آدم، کمال توید واخلاص او دانسته اند وقسمتی از شطحیات صوفیه دراین مقوله است. علاوه براین، برخی گفته اند که خود حق تعالی میخواست تا ابلیس اغوا شود.ابلیس بعداز مطرودشدن ازخداوند خواست که تاروزقیامت زنده بماند تا بتواند بهترین آفریدهٔ او یعنی آدم را گمراه کند. ازاین رو ابلیس عمری طولانی دارد ومظهرپیری است. بعداز این ابلیس به کمک مار و طاووس به بهشت رفت و حوّا را درخوردن میوهٔ ممنوعه فریفت .

درفرهنگ اصطلاحات وتعبیرات عرفانی چنین می خوانیم: « ابلیس گاه مرادف با شیطان بکارمیرود. درکلمات عرفا غالباً دومعنی از آن اراده میشود. عزیزالدین نسفی گوید: «ازبهشت دوم سه کس بیرون آمد: آدم، حوا، شیطان، وازبهشت سوم شش کس بیرون آمد: آدم، حوا، شیطان، ابلیس، طاووس و مار. حوّا جسم است، شیطان طبیعت است وابلیس وهم است، طاووس شهوت است و مار غضب است. پس به تأویل اوهمهٔ قوت های مادی وروحانی فرمانبردار آدم شدند، جز وهم که مطیع نشد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی)

چون ابلیس رابه این جرم...: این مضمون رامولوی درمثنوی این گونهٔ آورده:

گفت شیطان که «بما اغویتنی «کرد فعل خود نهان، دیو دنی گفت آدم که : ««طلننا نفسنا «(وز فعل حق نبد غافل چو ما در گنه او از ادب پنهانش کرد ز آن گنه برخود زدن، اویربخورد بعد توبه گفتش: ای آدم! نه من آفریدم در تو جرم و محن ؟ نه که تقدیر و قضای من بد آن چون به وقت عذر کردی آن نهان؟ گفت : ترسیدم ، ادب نگذاشتم گفت : من هم پاس آنت داشتم

لینا روزبه حیدری

وود بریج ،ورجینیا

من مسلمان هستم ،

ولی من بیشتر از انکه به فکروطاف دردورخانهٔ او باشم و تکت طیاره یخرم تا بروم تا شاید او را دران خانه در صحرای عرب بیابم..او را هرلحظه باخودحس میکنم همین که نفس میکشم،او هست ...همینکه صبح افتاب طلوع میکند و شب غروب او هست...همینکه اسمان و زمین در مداری منظم میچرخد..طبیعت زنده میشود و دوباره میمیرد..فصل ها تکرار میشوند و قلب ها ضریان اش حتی برابر یک هزارم ثانیه دچار اخلاّی نمیشود...او هست!!!!!!من در خانه یی از گل و خشت به دنبال او نمی گردم و حس نمیکنم که حضور او محدود به مکانی در یک کره خاکی باشد!!

-من مسلمان هستم، ولی اگر بتوانم به نمازم رسیدگی کنم، میخواهم نمازم به معنای واقعی نماز باشد، نمیخواهم مانند ورزش یوگا با تکرار چند کلمه به درگاه او بیاستم و بعد با عجله جانماز را جمع کنم و این تکرار خواندن ها، نه پلیدی را از ذهن من، نه پلیدی را از روح من، نه پلیدی را از کردار من، نه پلیدی را از گفتار من و نه پلیدی را از رفتار من بزداید....نماز بخوانم و رو به قبله بیاستم، ولی ذهنم، مفکوره ام، عمل ام، زبان ام، کردارم، رفتارم، گفتارم، تمام انجیزی باشد که او مرا از آن نفی کرده...ترجیح میدهم که به زبان ساده خودم با او صحبت کنم ولی قلب و روح و رفتارم، با او مطابق و همراه باشد

من مسلمان هستم، ولی به ریش عقیده ندارم، به تحجروعقب ماندگی عقیده ندارم، به جهادی که از خون مردم میگذردوبایک مشت جاهل و بی خبر از دین وجهان رهبری میشود، عقیده ندارم، به هرامری که به اذیت و ازار و کشتار مردم ولو که کافر باشد بیانجامد، عقیده ندارم و انرا نفی میکنم، از بیسوادی، تحجر و عقب ماندگی بیزارم و وظیفه اعظم و بزرگ خود را منحیث مسلمان در آموزش علم و دانش و انسان بهتر شدن میدانم، اگر او به من با اولین کلمه گفت که بخوان! اقرار! و نگفت که بیسواد بمان! ریش بگذار! ادم بکش! خشونت کن! بخاطرمن ادم بکش! بخاطرحور و غلام بهشت، مردم را سر ببر!....من هر باری که کتابی میخوانم، حس میکنم که به بهشت خواهم رفت...هر وقت انسانی را کمک میکنم، حس میکنم به بهشت خواهم رفت...هر باری که دستاوردی انسانی دارم، فکر میکنم به بهشت میروم...و قسم به همان خدای علم و دانش و فهم و شعور و سواد ،که بهشت جای یک مشت ادمکش و جاهل و متحجر با ریش و تسیح و دل های کثیف و الوده نیست که برای عیاشی برای حور ها، کمر بسته اند!...بهشت از انسان هایبست که با اموختن علم و دانش به بشریت کمک کردند، اختراع کردند، ایدا کردند، افریدند، کشف کردند، ساختند...ادم امدند و راه تکامل به سمت انسانیت را پیمودند و انسان از دنیا رفتند!!.

-من مسلمان هستم ولی آنچه را در جوامع «اسلامی» امروزمیبینم که اکثر مفسدین این جوامع با ریش و قبا و عبا و اغاز هر کلمه خود نام الله را به زبان آورده و چند کلمه عربی را تحویل انسان های ساده دل میدهند با تمام شعور و درک و احساسم رد میکنم...خوب میدانم که نه هیچ کدام این جوامع اسلامی است و نه این ریش و تسیح به دست ها با ایه های از بر کرده شان، مسلمان هستند و به آنچه موعظه میکنند باور دارند!!...با ریش در منبر به نام خدا به مردم میگویند ولی خلق خدا را قتل عام میکنند!!...با ریش به قران قسم میخورند ولی از هیچ جنایتی دست بردار نیستند!!.

ما مسلمان ها از اسلام و انسانیت خیلی فاصله داریم...خیلی دوریم و خیلی به اشتباه رفته ایم... ما کجا و دینی که انسان را زنده از گور نجات داد کجا!!...ما حال راه بهشت را انتحارتعین کرده ایم و تمام ذهن مابه ریش و قباوعباو موی زن گره خورده...انسانیت خیلی وقتست از میان مارخت برسته است!....اگر ما مسلمان ها خوب میبودیم، پناهجوی ما برای پناه خواستن در اقیانوس ها غرق نمیشد ودرهمان سرزمینهای خانه خدا، به او و فرزندانش پناه میدادند!....مسلمان به دیگران از شر وحشت یک مسلمان دیگر پناه نمیدرد!!...مسلمان دست کمک را به سمت دیگران درازنمیکرد! ما مسلمانها کجا ودین کجا !!/.

عارف : دراصطلاح کسی است که حضرت الهی او رابه مرتبهٔ شهود ذات و اسماء وصفات خودرسانیده و این مقام ازطریق حال ومکاشفه براوظاهرگشته باشد، نه ازطریق علم ومعرفت .

بعضی گویند: عارف کسی است که فنای درحق یافته وهنوزبه مقام بقای بالله نرسیده و ازمقام تقیّد به مقام اطلاق سیرنموده باشد. «معروف»حق مطلق است که مبداءومعادهمه استوبعضی دیگرگویند عارف کسی است که از وجودمجازی خود محو و فانی گشته باشد.نیزگویند عارف کسی است که عبادت حق رااز آن جهت انجام میدهدکه او را مستحق عبادت می دانندنه از جهت امید ثواب وخوف عقاب.

سیدهما یون شاه عالمی

معرفی مرحوم هاشم شایق

شادروان استاد هاشم شایق افندی فرزند داملا محمد یعقوب مخلص درسال ۱۲۶۴ هـ (۱۸۸۶م) در شهر مرغیلان (مرغینان) ولایت فرغانهٔ اوزبیکستان زاده شد و مدتی بعد با خانوادهٔ خود به شهر بخارا آمده متوطن گردید و پس از فراگیری تعلیمات ابتدایی و حفظ قرآن کریم، تحصیلات عالی را در رشته های علوم عربی و اسلامی در مدارس معروف بخارا به خصوص مدرسهٔ بزرگ میرعرب که کانون مهم علمی آن زمان به شمار میرفت، ادامه داد.

هاشم شایق افندی وزیر مختار و سفیرکبیر بخارا درکابل به عنوان اعتراض به تجاوز روسها ازوظیفه استعفا داد و بر طبق نوشتهٔ مرحوم خال محمدخسته در کتاب معاصرین سخنور می خواست به ترکیه برود، ولی دولت امانی ازوی تقاضا نمود تا در افغانستان باقی بماند.

نمونه کلام مرحوم هاشم شایق:

شدبهاروبازساغررابه ساغرمیزم

چون قذح بردست ساقی بوسه ازسرمی زَم

می نگارم طرح رنگین هم خیال باغبان

برسرایای چمن از سبزه مسطر می زَم

آشکارا میکنم هم چشی شبنم را به باغ

خیمهٔ خودرا به پهلوی گل تر می زَم

نغمه می جوشم به گشن همنوای آشار

تانه پنداری که سنگ پای برسر می زَم

چندروزی میشودبوی بهارم کرده مست

چون نسیم ازیبخودی خودرابهردرمی زَم

صبح هم بزم هزارآوازخوانی می کنم

شام چون پروانه گرد هرگلی برمی زَم

آفتاب آسا نشاط انگیز میخیزم زجای

خنده را پر می گشایم، گریه را سرمی زَم

در کمر دامن زده «شایق «به استقبال گل

چون صبا من نیز دست وآستین برمی زَم

برای معلومات بیشتر به این جا مراجعه بفرمایید:

ariaye.com/dari9/farhangi/sharai6.html

درمقابل اهل معامه که عبادت حق را جهت ثواب اخروی انجام میدهد . بعضی گویند: عارف کسی است که مراتب تزکیه وتصفیّهٔ نفس راطی کرده واسرارحقیقت رادریافته باشد. (فرهنگ اصطلاحات عرفانی)

عطار دربارهٔ زاهد گوید :

الا ای زاهدان دین دلی بیدار بنمایید

همه مستید در مستی ، یکی هشیاربنمایید

زدعوی هیچ نگشاید اگر مردید اندر دین

چنان کاندر درون هستید، از بازار بنمایید

اما زاهد درشعرحافظ جلوهٔ خاص دارد ودارای مفاهیم متعددی است.

از شخصیتهای مشهور و منفی ودوست نداشتنی شعرحافظ است که به صورت «واعظ، شیخ، فقیه، امام شهر»و نیز از اویادمیشودواهل مدرسه وصومعه (کنایه ازمساجد وخانقاههاوزیارتگاهها وریاضت گاهها) ومجلس وعظ است.

از لحاظ قشری گری وظاهرپرستی و خرقه پوشی وبعضی صفات دیگر، با شخصیت منفی دیگر درشعر حافظ، همسان وهمدرد است وآن هماناصوفی است که اونیز پشمینه پوش تندخو و بری ازعشق وبی بهره ازمعرفت است و دامگاه او خانقاه است. (حافظ نامه، ج ۱)

همچنان دربارهٔ زاهد گفته اند: زاهدآن باشد که همهٔ لذات های دنیا درباقی کند وبه لذت بهشت عوض کند. اما فروختن دنیا به آخرت، زهدی ضعیف است به نزدیک اهل معرفت ومحبت. (شرح عرفانی غزل های حافظ)/.

رضا محمّدی

لندن، بریتانیا

جمهوری بی‌جانشین واصف باختری

چهاکه برسراین تکدرخت پیرگذشت

ولیک جنگل انبوه را ز یاد نبرد

نشست عمری دراستوای برگ و تگرگ

شکیب صخرهٔ نستوه را ز یاد نبرد

به استواری آن سنگ آفرین بادا



که آبگینه شد و کوه را ز یاد نبرد

استاد واصف باختری

استادواصف باختری بدون شایبه شناسنامه ادبیات وفرهنگ افغانستان امروز است. مردی که استادی را در صرافى و نسیه فروشى در بازار فرهنگ کمایى نکرده است. چنانکه آن را با پیشغام و پسغام به اربابان جراید نیز گدایى نکرده است. استادی را حافظه جمعى ملتى به او داده که در تاریخش به سختى عنوان لیلام کرده است. مثلا ما در شعر فارسى به حافظ با آنهمه عظمت استاد نمى گوئیم. حافظ خواجه شیراز است چنانکه سعدى و بیدل و حتى فردوسى نیز شیخ و میرزا و حکیم لقب گرفته اند. در تاریخ زبان فارسى به آدم هاى معدودى استاد گفته اند. مثلا عنصرى یامنوچهرى که درعین جوانى استاد خوانده مى شدند. جایی خود منوچهرى دلیل استادى عنصرى را سعى میکند اینگونه بیان کند که «عنصرش بى عیب و دل بى غش و دینش بى فتن»

عنصر بى عیب باخترى در شخصیت شگفتش نهفته است. در عصرکوتاهى جانها، باخترى آخرین بازمانده تبار مردان بزرگ است. رند و عیار و جوانمرد و حکیم و این تنها بخشى ازعنصر بى عیب اوست. استادى که پوستش را در همه عمر به هیچ امیرالمومنینى نفروخته است. در عین ستودگى «دندان زینت المجالس شدن «را ازدهان بر کشیده است. نصیحتى از اوکه شاگردانش به ندرت توانستند پذیرا شوند :

دل نه بندهٔ افلاک شد نه بردهٔ خاک
ز آنوس رمید و زلاژورد گذشت
و انسانگرایی او اومانیسزم وارداتی شاملونیست. انسان گرایی او حتى مدینه فاضله آرکاییک مزدشتى اخوان نیست. و به این خاطرقیاس اوبا هردوى این بزرگان نهایت بى انصافى است. انسانگرایی او از حکمت باستانی و داستانى شاهنامه و یادگار زیربان سرچشمه مى گیرد. از وداهاى حکیمانه که درآن «شاعران شاگردان خداوندند»و از حکمت روستایى که نسل به نسل به دست هاى مدرن روزگار ما رسیده است. حکمتى که در آن «برای هرچیزدر زیرآسمان وقتى است «از جامعه بن داوود. حکمتى که بر انصاف و همه بینى استوار است. چنانکه در یافته هاى طلایى بگرام این روزها گفته مى شود. همزیستى آرام چندین فرهنگ از شرق و غرب در یک وقت. حکمتى که مهربانى و مهر ورزى سر فصلش است. دانستن این نکته در مرام و بالتبع شعر اوست که او را باز مى شناساند. وقتى در زندان حتى زندانبانش را پاسبانى دیومتش شیطان صفت نمى داند. که حکیمانه او را چون خود اسیر سرنوشتى مکتوم مى داند که دیگرانش رقم زده اند. و خطاب او نه به پاسبانى خاص که به نوع پاسبان که به کنش پاسبانى در جان نوع آدمى است.

...پاسبان منا اى توخود بندبریا، زبان بسته، تنها چيستى هیچ میدانى؟

دشنة بى رفته درسینهٔ روزگارى

همچنان مانده بر جای، خفته در خون و زنگار

هیچ آزموى از من مبادت!

ما ز یک تیره و یک تباریم -

شحنة میدانداکاه زنجیریانث - همسرایان رگبارهاى شبانه زرين این آسمانه

نان زرین خورشید را بر سر خوان خوالیگر خواب
نیز هرگز نبینند

شحنة میداند آيا که مرغان نورند زین جا گریزان !

این نوع نگاه در ادبیات ما بى نظیر است. انسانیتى که محصول لیبرالیسم مدرن نیست. انسانیتى در حیطه امر نمادین لاکانى است، که در آن پرسوناژها همه بازتاب یک چهره درآینه ی نمادین اند. شحنة و پاسبان و مرغ نوری و زندانى همه صورت هاىی از یک شخص اند. مثل رستم و اسفندیار مثل سهراب و رستم که نمى توان آنها را درعین تقابل ،جدا دانست.

منهای این همه این حکمت بى غش نیست. سنت بلخى این حکمت بر درفش کاویانى محورااست که هرساله بابهاردر بلخ بامى به نشانه دادگرى و دادورزى افراشته مى شود. باخترى رنج این همه مشقت و حبس و حرج را بر خود مى خرد تا سبلى گداخته از خشمش را بر صورت بیداد زمانه بکوبد

ای پتک ها، اى داس ها، گیرید ازین کناس ها

زین تیره دل خناس ها، داد دل اهلِ خرد ...((ازشعر «خشم «سال ۱۳۴۲)

زنده گى جلوۀ دگر گیردَ

گر ستمدیده گان به پا خیزند

بر ستم پیشه گان نبخشايند

با فرومایه گان در آویزند... ((ازشعر «زنده گى چیست؟ «سال ۱۳۴۳)

اندیشه ندارم اگر این دیو سرشتان
بارشتهٔ یداد بدوزند دهانم

باناۀ خودشعله برافروزم، اگرچند
چون شمع بسوزنددرین بزم زیانم

((ازشعر «مرغ گفتار «سال ۱۳۴۳)

و خطاب به شعر میگوید:

پردهٔ بیداد و زنجیر ستم را پاره کن

از هراس زورمندان پرده پوشى تا به کى؟

موج شو، سیلاب شو، سیلاب پر جوش و خروش

لرزه در دل ها پدید آور خموشى تا به کى؟

((...ازشعر «آهنگ رستاخیز «سال ۱۳۴۳)

آدم عافیت طلبى مثل من که گوشه راحت عالم را به بهانه «خلوت گزیدگى «محکم گرفته است. سخت غبطه مى خورد. به حال مردى که در اوج روزگار عافیت قباى سلطانى و وزارت و صدارت را به قیمت آرمانش نخرید. همان وقت طرفه آشکارست که چه بسیار صاحبان اندک ذوقى مى توانستند از سترونى روزگار با تملق و پرده پوشى و حداقل دم فروبستن به چارسوى عالم به عنوان سفیر و وزیر مقرر شوند و رند آتش نفسى مثل باخترى همه این مواجب و مواهب را فرو هشت تا آدمى مثل من و همگان من امروز به او عشق بورزند. چراغى را مثل قهرمان فیلم نوستالزى تارکوفسکى از سردابى ناممکن در کند ترین ریتم تاریخ افغانستان به این سوى آورد ولو خود به هزار رنج مبتلا شد.

ای سیل بر این مشت خس و خار چه خندى

ماییم که راه تو گشودیم و گذشتیم

و تنها همین کافی بود که در هیات اسطوره اى جاودان باقى بماند. بعد ها در روزگار سخت عالم، به لشکر دوم جاهلیت قادیسه نامه اى نوشت. نامه اى که برای سوزاننده کتابخانه جندى شاپور و سالها بعد کتابخانه نظامیه بغداد و خلاصه همه این تاریخ پرمشقت بددینى خطاب مى شد:

سلام بادزما کاشفان آتش را
که روزاول جشن کتاب سوزانست!
شعر باخترى جدا ازین ویژگیهای حکمى که اثرحال شخصى اویند. استادانه است. کسى که سستى و استواری زبان فارسى را بداند. مى داند که چرا شعر باخترى شناسنامه زبانى مردمى است. شعرى که دران حتى حرفى را نمى توان جایجا کرد. شعرى که با خواندنش آدم البته اگرباسوادباشد. مست مى شود مثل همان مستى که خواندن شعر ناصر خسرو و منوچهرى به آدم مى دهد. شعرى که کلمات در آن به تنهایی جزیره هاى مستقل به هم پیوسته اند. حروف برمبنای موزونى بر مبنای ریتمى روستایى کنار هم چیده شده اند. شعر او از زبان بازیهای مسخره بى معنى که در آن کلمات تنها برای بازی با هم جناس شده اند خالى است. جناس او از سر فکرى شعرى است. شعر او معنى دارد. احساسات مهار نشده مردى گلو بریده در کوچه نیست. مى توان در پی هر شعرش رساله اى نوشت چنانکه مى توان در پی شعر خاقانى چنین کرد. و اگر دوستان ما برمن بختندند محقند چرا که امروز به سختى مى توان ده نفر را یافت که خاقانى را درست یخوانند.

شعر باخترى مثل شخصیت اوست که قابل مصادره برای هیچ سازمان و حزب و انجیو وموسسه اى نیست. شعرى برای آوازخوانى و ایجاد صلح نیست. شعرى برای صلحاست. برای جایزه گرفتن در جلعوز آباد فرنگ نیست . مثل فلمهای هنرى ما نیست که قبل از نمایش در سینماهای وطنى و خانه هاى افغانى به قصد جایزه در جشنواره هاى فرنگ ساخته شده باشد. و اصلا ککش هم نگزد که افغان ها دیده اند یا ندیده اند. خلاصه اینکه شعار نیست و این بزرگترین آموزه ايست که مى شود از او آموخت. و برای این است که باخترى با تیتَر جراید نه بزرگ شده است و نه فراموش مى شود. راستى تا نوشته ام تمام نشده بگویم همه اینها اگر هم نبود به خاطر تربیت دو تا از بهترین و دوست داشتنى ترین شاعران معاصر ما شهید قهار عاصى و خالدۀ فروغ ، فرهنگ روزگار ما به باخترى مدیون است.

خیلى ازدوستان مثلاتازه روشنفکرماشایدبرمن خرده بگیرندکه فلانى پس ازاينهمه داعيه تازگى به مریدى استادى کهنه کاردرآمده است.

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر= یکسال(۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایرکشورها: ۶ ماه(۵۰) دالر= یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
12286 Ashmont Ct #202
Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

ناتوانی محمدظاهر شاه (دنباله ازصفحهٔ پنجم)

زابلی که درغرب زندگی کرده بود میدانست که این عملش یک عمل بد وحتی یک بداخلاقى فاحش است، چه درهیچ فرهنگى قابل پسندنیست که یک آدم کلان، یک ریش سفید وحتی یک انسان عادى رادرمحضرعام به این شکل رسواویى آبروساخت، ولی دستور کرملین برايش همینطوربود که چنین افتراودور ازدساتیر اخلاقى عمل نماید، تابه کابینهٔ محمدظاهرشاه تفهیم نماید که گپ ازچه قراراست وقدرت دردست کى است ! درغیرآن زابلی به اندازهٔ پول داشت که یک هزاردالر برايش به اصطلاح دشلمهٔ جای هم نبود ومیتوانست آنرا ازبودجهٔ دولت نه بلکه ازجیب خودهم بپردازد، اماقصداً به دستورکرملین این یک هزاردالر رایهانه قرارداد تاتوان حکمرانان کرملین و نفوذشان رادر افغانستان نشان بدهند که هرچه ایشان درافغانستان بتوانند کرده میتوانند! ازجانبى چون زابلی درعین حلقهٔ جاسوسى روسها با سردار داوؤد وسردارنعیم بود، هردو بااین دستورکى جى بى برای بى آبروساختن کاکای شان موافقه کرده بودند تابه‌ره بردارى نمایند که ظاهرشاه وحکومت او بى کفایت است که حتى درکابینه اش هرج ومرج و بى نظمى موجوداست. چنانچه سردارداوؤد که وزبردفاع وسردارنعیم که وزیرخارجه بودند، هردو در همانروز درمجلس کابینه شرکت نکردند واطلاع داده بودند که مریض اند. روسهابااین عمل زابلی به وزرای شاه گوشزدکردند که اگرصدراعظم زندایشان به این اندازه موجودضعیف وناتوان است، پس شما ورزا به پیشزى ارزش ندارید ! / (دنباله دارد)

راستش من به این مریدى چنانکه پذیرای آن استاد باشد مفتخر خواهم بود. اندوه برای کسانی مثل استاد باخترى فقط این تازه قلمان آوازه بازاری خیالى شنیده نیست. حداقل این جمع مى توانند شعرباخترى رابخوانند بى آن که شخصیت و دانش و دل بى غش و دین بى فتنش را دریابند. اندوه بزرگتر برای روزگار تاریخیِ ما انبوه ستایشگران نفهم است. آنانکه به قاعده اذا افندقلد حبله . به هوبى در آوازه اند و شیرازهٔ شان با هاىی از هم مى پاشد.

راستش از انبوه این دانایانى که مدح باخترى مى کنند. آدم مى ترسد وقتى مى گویند باخترى و مثلا بهارسعید شاعران بزرگ روزگارند. (ارجاع به مقاله اى محفوظ در آسمایى) مثل همان سخن حکیم است که الدنيا انزلى فانزلى فانزلى فقد یقال. . مثل اینکه بگویم انشتین و رضامحمدى هردو فزیک دانان بزرگند. این سخن وقتى شایع مى شود ظلم به هردو نفراست ودر حیطه فزیک جنایتى در حق انشتین و ازین جنایات درحق باخترى هر روز روا داشته مى شود. این است که به فغان مى آید.

من گوهرم و لیک به بازار روزگار

روشندلى نبود که داند بهای من

دل مُرد و شور مُرد و نوا مُرد و شعر مُرد

این وایسین سرود منست اى خدای من

این شعر را سالها سال پیش گفته بود مضمونى که بعدها دوباره به گفتنش مجبور شد.

نسیم آن سوى دیوار نیز زخمى بود

چو از قبیلهٔ اشباح خوابگرد گذشت

زدوستان گرانجان کجابرم شکوه

کنون که خصم سیکمایه هرچه کردگذشت ...

قسم به غربت واصف که در جهان شما

یگانه آمد و تنها نشست و فرد گذشت

و سرانجام اینکه این ایام به همت کلوب قلم افغان‌ها در سویدن و اعضاى نازنین و فرهنگ پرور آنها بزرگداشتى برای استاد باخترى در استکهلم گرفته خواهد شد (مجلسى که یکى از بزرگترین آرزوهای من شرکت در آن بود) یا شاید تا این نوشته منتشر مى شود. گرفته شده باشد. اگر چه من مطمئنم طبق معمول جز تشریفات تکرارى و سخنرانى هاى جدول ضربى که در آن تنها نام اشخاص عوض مى شودو عین مقاله تکرار، چیز تازه اى شایسته باخترى ادا نخواهد شد. منتها جای خودم را خیلی خالى مى دانم. چه کنم (دل خانه ایست کانجا نتوان به زور جا کرد) با اینهمه امیدوارم این نوشته عجالتا، عرض ادبى به محضر استاد باخترى و قدر شناسى از متولیان محترم کلوب افغان‌ها برای این تکریم شایسته شان به حساب بیاید. /

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری، به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند یک نسخهٔ آنرا از مرجع ذیل بدست بیاورند :
Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

Maaid Weekly

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 27, Issue No. 1048 , July 23, 2018, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge, VA 22192-7075 U.S.A.

Tel/fax:(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

خاطرات استادان وشاگردان

لیسهٔ عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه وخاطرات استادان و شاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه همراه باعکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاًهرچه زود ترشرح حال وسرگذشت وخاطرات خودرا به آدرس هفته نامهٔ امید ویا ایمیل ذیل تاآخرماه دسمبر ۲۰۱۸ ارسال دارند. تلفون ۶۳۲۱ ۴۹۱ ۷۰۳ mkqawi471@gmail.com
12286 Ashmont Ct #202, Woodbridge VA 22192 U. S. A.

با این مقولهٔ شادروان شاه امان الله غازی که زندهٔ جاویداست، در زمان حیاتش از توطئه ها هوشدار میداد و اکنون فکر میکنم از قعر زمین درگوش من برای بقای ابنای وطن زمزمه داشته میفرماید: برای هرچیزآماده باشید! نوشتهٔ خودرا پایان می بخشم، بکشید: توطئه هادیگبرای همیش، برشماچیره نشوند:

«اولین نعمتی که افغانستان نایل است، استقلال میباشد. پس استقلال خود را همیش حمایت کنیدوبرای محافظت آن بیدارباشید، چه دشمنهای استقلال تان همیشه از آن راهیکه شما را ازطرف آن بیخبر میدانند، بشماپیش خواهند آمد .»
(۲۹ نوامبر ۱۹۲۷ چمن قصر دلکشا– زمانی صفحه ۲۷۵) ./

نظری برانتشارات (دنباله ازصفحهٔ چهارم)

بعدازاین اگرخواهد میتواند که پس بیاید . بنابرین علامه به تاریخ یکم محرم سنه ۱۲۸۸ه مطابق ۲۲ مارچ ۱۸۷۱ع برجهازسوارشده جانب مصر راهی گردید.

قیام دوباره درمصر: این دفعه علامه صرف ازبرای تفریح وسییر وسیاحت به مصرآمد وهیچ ارادهٔ قیام نداشت . ازاتفاقات باریاض پاشا ملاقات روداد. پاشای ممدوح در دلاسانی واطمینان کلی علامه یک کوشش فوق العاده را آشکار نموده ومبلغ یک هزارقرش ماهانه ازبرای علامه مقررکنانید وبه عوض این مواجب هیچ کاروخدمتی ازعلامه گرفته نمی شد. به سبب رسیدن وظیفهٔ سرکاری ازبرایش قیام مصرلابدی گردید. یک جمع زیادی از طلبا برای اکتساب علم به درگاهش حاضرمیشدند وعلم کلام، تصوف، فقه وفلسفه از علامه می آموختند. تمام طلبا طریقه تدریس علامه راخیلی پسندمیکردند و حسن لیاقت ومهارت خداداش راتعریف وتوصیف میگفتند. رفته رفته یک انبوه کثیرطلبا درحلقه تعلیمش شرکت کردند ودرچهارسمت مصرشهرتش تنشیر یافت.

علامه محض ترقی ذهنی وعقلی متعلمین خودرا مرعی نمی داشت، بلکه می خواست که طلبای مصر درانشاء پردازی عربی ومضمون نگاری دستگاه کامل را مالک گرداند تاکه برسرخنی ومسئلهٔ که پیش آید به غایت کمالیت مضمون نویسنده ملکه قادرالکلامی یابند. دراین ایام هرقدرمضمون نویس و انشاء پردازی که دراحاطهٔ مصر موجوداند و مصنفین که تصانیف شان قبولیت خواص وعوام را مالک گردیده است ومضامین نگار اخبارهاکه مایهٔ عزت وشهرت یافتند، به ذات خودشان یا بالواسطه تلمیذوشاگرد علامه اند. این یک امرعجیب درعجیب است که یک شخص افغان ازرزمین افغانستان که عربی زبان مادری اونیست، درمصر آمده کسانی را که زبان مادری ایشان عربی می باشد، مضمون آفرینی وانشاء پردازی عربی آموخت ودرکالبدمردهٔ ایشان روح فصاحت وبلاغت نفخ نمود.

وقتیکه شهرت علامه درمصر واقطارش بلندگردید هرطرف شاگردانش به نظرمی آمدند، بعضی ازعلمای تنگ ظرف وسبک خیال که همیشه پابند اقدام بندگان خدا گردیده آمده اند، دردل شان بارحسدوعداوت درگردیدواین الزام براو بستندکه علامه کتب فلسفه را سبق میدهد، حالانکه بعض فقهاء تدریس فلسفه راحرام گردانیده ونیز اینکه عقایدش ازشریعت مقدسه میل به انحراف دارد، این اصطخابات و زماجر راعوما جهال برداشتند، لیکن کسانی که ازعقاید علامه به خوبی آگاه بودند، وخیالش راخوب میشناختند، ازاین چنین افواه و وایلای جهال هیچ متأثرنگشتند ونه عزت علامه ازنظرایشان چیزی کم گشت.

اگرچه این عمارات علامه را هیچ نقصانی نرسانید مگریک علت دیگرچنان ظاهرگردید که مجبوراًعلامه به ترک وواگذاری مصر مجبورگردید. کیفیت این سانحه چنین است که علاوه ازاینکه طبیعتش جانب علم وصنعت و حرفت میلان بسیارداشت، جانب امورملکی وسیاسی نیزرجحان تمام داشت. علامه هرگز روادار این نبودکه حکومت اجنبی رادر مملکت مصرمداخلت یا تصرفی باشد، چراکه میدید یک سلطنت اجنبی ویبگانه ازفرنگستان آمده در امورسیاسی مصر قبضه واختیارخود را می نشاند، لهذا این چنین معاملات را برای مصر مفیدنمی دانست. پس میخواست که درامور سیاسی وملکی مصر یک انقلاب نو پیداکند وحتی الوسع مداخلت ییگانگان راازملک مصر دور کند...»(ادامه دارد)

نه احمدشاه درانی کامل بود نه تیمورشاه کامل بودونه اولاد دیگرش، نه امیردوست محمدخان کامل بود ونه فرزندانش دروجود امیرشیرعلی خان وبعد نواسه اش امیرعبدالرحمن خان کامل بود، نه شاه امان الله خان کامل بود، نواقص وکمبود هایی داشت که افغانستان بیچاره بریادشد، هرکدام اینها اگرداد ازخدمت کردن زدند چون نقایصی داشتند مردم نتیجه اش را دید. اما یک ملت می بیند درمجموع که آسایش ما درچی بود. راستش رابگویم وقتی ظاهرشاه پس به وطن آمد، مردم بخصوص دریایتخت میخواستند وقتی ظاهرشاه برمیگردد باید به شکلی ازاشکال وبه اصطلاح (نومینل = نامنهاد)، صوری، شکلی مثل الیزابت دربریتانیا وسایر کشورهای سلطنت نشین، درافغانستان پادشاهی بیاید، نمادنش درماین قصر سلطنتی آقای کرزی وتحریک آقای زلمی خلیلزادکه فکرمیکرد امریکاییها درداخل امریکاازنظامهای سلطنتی نفرت دارند – به همین دلیل آزادیخواهی جورج واشنگتن و ادیسن وجفرسن وامثال شان درمساجوست شروع شد، برای اینکه آنها ازپادشاه انگلستان منزجربودند و می خواستند نظام نوایجادکنند .

این موضوع به افغانستان چه ارتباط میگرفت؟ درافغانستان خلیلزاد تحریک کردآقای کرزی را، کرزی کمی مقاومت کرد اما فوراً جواب داد و کاغذنامهٔ راتوسط بسیارنزدیکان ظاهرشاه برایش بردند، که آنهاهم خود جاه طلبی داشتند. ظاهرشاه گفت من سلطنت را قطعاً نمی خواهم اما جداً طرفدارکسی هستم که جمهوریت رامی خواهدبه افغانستان بیاورد. واین اشتباه کلان دیگربود، ظاهرشاه خودرا فکر کرد، ظاهرشاه ملت و بسترواقعی حیات سیاسی وتاریخی واجتماعی وجغرافیایی افغانستان را مردود دانست. یک ملت طی سه صدسال یک تاریخچه داشت وپیش از آن گم بود وسرزمینهای ایران بودیم ما. بعدازاحمدشاه بابای درانی به شکلی ازاشکال افغانستان آمد، که یکعده مردم امروزمیگویند چرا افغانستان؟! یک حدو حدودی تعیین شدکه وسیعتراز افغانستان کنونی بود./ (پایان بخش اول)

توطئه های قرن بیست و یک (دنباله ازصفحهٔ دوم)

از منابع حساس دولت که داکترعبدالله در راس آن قرار دارد وعده ۵۰/۵۰ مفقودشده، جنرال ها و ملکی های مجرب غیرپشتونها، افغانستانی های اصیل، یکی بعد دیگر از وظایف شان به استعفی سوق داده شد و میشوند، بر مردم افغانستان که پشتون نیستند به زور واکراه میخواهند؛ افغان یاپشتون باشند. سفرای دانشمند و دیپلمات های مجرب و با حیا و با نزاکت را باتنبان پوشان که فقط گوئی از پهلوی بسترخانشم برخاسته باشد تعویض کرده است. در سفارتخانه در روز های ملی فقط پشتونها و یگان غیرپشتون شرکت نموده مامورین سفارت با روحائی زردرنگی که دورکلهٔ خود دورداده نسب کوچی خودرا منحیث لباس ملی نمایش میدهند توطئه ایست که آرزو دارند کلتورآربائی ما را آهسته آهسته مبدل سازند. و اما توطئهٔ که برآینده مملکت لطمهٔ جبران ناپذیرتولید میکند، پالیسی است که زمینه کاربرای تحصیل یافتگان غیرپشتون ضیق گردد تارو بسوی دیاربیکانه آورند و جایشان به پشتونها یابرداران پاکستانی شان داده شود. ولی باوجود اینهمه فساد و فحشا و بیحیائی وفشارو تلاش توطئه هایشان بی نتیجه مانده است. زیرا مردم مخصوصاً جوانها شعور سیاسی عمیق پیدا کرده اند و بیدار شده در جریان خنثی ساختن کلی توطئه های وحشیانهٔ شان مدبرانه آستین بر زده اند.

برای خنثی ساختن توطئه ها علاوه از بیداری وشعور سیاسی اتفاق وهبستگی بین البینی همه اقشار برای بوجود آوردن یک افغانستان مترقی و دشمن کش، برای همه افغانستانی ها، لازمی و ضرور می باشد. جوانان به لیدران وطندوست خود ببیوندند و به اظهارات وطندوستانهٔ شان گوش با هوش دهند.

و هم بدانند که اینها تحت فشار های گوناگون بوده همه حرکت و افکار و اذکار شان برای بهبود جامعه افغانستانی هایشان بوده نه امید ازدست داده شود و نه اعتماد به این لیدران مستعد و وطندوست و صادق بنظرشک و تردید دیده شود. شما متحد و متفق باشید عاقلانه پیش بروید و مقوله ای ذیل را بارها بخوانید و درک کنید؛ خداوندبا شماست. و من الله التوفیق

بررسی فشردهٔ حالات افغانستان (دنباله ازصفحهٔ اول)

دومین کس که ادعا کردند که من درکمیته بودم وقانون اساسی راساختم، آقای داکترمحمد طاهر هاشمی بود که بامن همکاریبود درفاکولتهٔ حقوق و علوم سیاسی کابل. اوهم مثل من کدام تجربه درقانون اساسی نداشتند منتهی مفکوره های مربوط به خودرا داشتند. کس دیگری که دعوت شده بودبه کمیته، آقای رحیم شیرزوی بود که نسبت مصروفیت نمی توانست در آن شرکت کند، وی یکی ازمعاونین اول وزارت خارجه در وقت ادارهٔ موقت بود. آقای شیرزوی به من گفتند که بعضی اوقات به کمیتهٔ قانون اساسی میروم واکثروقت نمی یابم درآن شرکت نمایم.

آقای معروفی ادعاکرد که اگرراست بگویم یگانه نفری بودم که قانون اساسی راساختم! خوب بسیارخوب! این صحبتهای شان مستند درصدا ی امریکا موجوداست که بامن حرف زد ومن تشکر کردم از ایشان قلباً که آفرین لافل توبودی. اما اینقدر ازمعرفی پرسیدم که شما چی کردید وچه پیشنهاداتی داشتید؟ ازمردم پرسیدند که چگونه قانون اساسی می خواهند؟ گفت تایک اندازه و تاجایی که امکانات اداری و مالی به ما اجازه میداد ازیک چندنفری اینجا وآنجا پرسیان کردیم و گروه ظاهرشاه خموش بود و به هیچ وجه نگفتند که چی می خواهندبرای افغانستان .

ظاهرشاه به دعوت آقای یونس قانونی، آقای عبدالله، آقای حامد کرزی وچندنفر دیگر که رفتند به روم وازایشان خواهش کردند که برگردند به افغانستان، ظاهرشاه گفتند ازمین پیرمردچی میخواهید و برای چی مرا می برید شما؟ ازمین کاری ساخته نیست، شماجوانها بروید. من یک روایت مستند دارم ازمرحوم سلطان محمودغازی ونقل قول مستقیم ازایشان می کنم چرا که بامن هم خویشی داشتیم وهم دوستی بسیارنزدیک بامن داشتند که وقتی اینها درروم بخانهٔ ظاهرشاه رفتند و عذرکردند که اعلیحضرت ماآمدیم که ازشادعوت کنیم به افغانستان بیایید، اعلیحضرت گفتند که چرا مرا می برید، ملت به یک مردفعال و جدی ضرورت دارد، گفتندصاحب بدون شمانی شود – همین آقایانی که پیشترنامهای شانرا یادکردم . گفت اگر ملت بخواهد، می آیم، در غیر آن چرا وقت راضایع میکنید؟ گفتند صاحب ملت شمارامیخواهد. اعلیحضرت گفتند اگرملت مرامیخواهد من همیش گفته ام که ملت اگر بخواهد من تقاضای شانرا به زمین نمی اندازم، تقاضای ملت بزرگ افغانستان را.

آن برادران گفتند اما به یک شرط! اعلیحضرت پرسید کدام شرط؟ گفتند: شما نواسهٔ تان مصطفی جان را کابل نبرید! ظاهرشاه باتکان بسیارشدیدی که خورد گفت برادرها! شما ازمین میخواهید که بروم اما نواسهٔ خودرا باخود نبرم، درین آخرعمر چه میخواهید از من؟ گفتند صاحب ماازشماخواهش میکنیم که مصطفی را باخود نبرید، پرسیدند که چی کندراینجا؟ (همین آقایان قانونی وعبدالله وکرزی وهمراهان شان) گفتندهرسفارتی را که خواسته باشدماحاضر هستیم برایشان بدهیم. مصطفی باقهرازمجلس بیرون رفت وغازی پشت سرش رفت ودلاسایش نموده برایش گفت بمان، ملت به کمک ضرورت دارد، چه فرق میکند بیرون باش!

نتیجه این که ظاهرشاه باچنین احساسی به کابل رفت، واین راهم بایست بگویم که ظاهرشاه به حدی پیرنمود که بروود دریک گوشهٔ بیفتند. باقی جریان رامی فهمید که ازیکسو ملت خوش بود که ظاهرشاه آمده، وارث یک سلسله حوادث تاریخی به افغانستان برگشته که او در وجودسدوزیها وبارکزیها ومحمدزیها تاریخ افغانستان درسه صدسال اخیر رامی سازد . طبعاً منقصدین میگویندوحق هم دارند که سلسله کامل نبود، جنگهای خونین داخلی بود، یکبارپیش خودحساب کنیم، کشتار محمدزیها یاپیشتر از آن بارکزیها و سدوزیها وآندگر وایندگر زیادتر بود، یاکشته شدنهای که باآمدن کمونیستهادرافغانستان شروع شدوتا امروز شمارش را کسی گرفته نمی تواند که چقدرمردم ازبین رفته اند.

به هر حال، ممثل تاریخچهٔ سیاسی افغانستان یافرهنگ سیاسی افغانستان محمدظاهرشاه بود. یک ملت تا تاریخ نداشته باشد آینده نداردظاهرشاه به کابل آمد. باید خوانندهٔ جریدهٔ امیدقضاوت کند که هیچ کس کامل نیست،